

## زمانه و کارنامه حزب دمکرات ایران؛ (۲) (یک بررسی انتقادی)

علی ابوالحسنی (مُنذِر)

### ۲. برنامه و مرامنامه حزب دمکرات، نقدها و چالشهای فراروی

اندیشه و تز «جدایی دین و روحانیت از سیاست»، که از سوی دمکراتها مطرح می‌شد، در همان زمان از سوی مخالفان آنان، با نقدهای جدی و استواری روبه‌رو شد. اعتدالیون، به درستی، معتقد بودند این اندیشه، مانند دیگر مواد مرامنامه و نظامنامه حزب، از اروپا به آسیا سرایت کرده و غالب آنها نیز ترجمه تحت‌اللفظی قوانین اروپا است. به نوشته یکی از پژوهشگران:

اعتدالیها، این موارد را تقلیدی عامیانه از قوانین اروپا می‌دانستند؛ زیرا روحانیت و فقه اسلامی را در ردیف تعلیمات انجیل و تلقینات کلیسا قرار داده و به این ترتیب خط عظیمی مرتکب شده‌اند. به همین سیاق، مخالفت آنان با حضور پنج تن مجتهد در مجلس، ناشی از همان خطاست. منشأ اختلاف عقیده درباره نسبت دین و سیاست، مسئله وضع قانون شناخته شد. توضیح داده شد قانون سه شرط دارد:

نخست «وجود مصلحت و فقدان مضرت»، یعنی قانون باید برای عامه مردم نافع باشد. به همین دلیل در بسیاری از موارد، قوانین نسخ می‌شوند؛ زیرا تجربه نشان می‌دهد که آن قانون نافع نیست، بلکه مضر است.

دومین مسئله مهم در قانونگذاری، مخالفت نداشتن آن با عادات و اخلاق عمومی است. همچنین قانون باید به «حیثیات ملیه و محلیه» نزدیک باشد. پس وضع قانون به نسبت اختلاف اخلاق و عادات ملل، متفاوت است. در قانونگذاری، تنها جایی نسبت به عادت [ها و آداب و رسوم] بی‌تفاوتی یا ابراز مخالفت می‌شود که برخلاف «قوانین طبیعی» باشد؛ مثلاً اگر ملتی عادت به آدم خوردن داشته باشد

چون این عادت ظلم است و طبیعت ظلم را منع کرده است، نباید به آن اعتنا کرد و باید به سرعت و ملایمت، آن را رفع کرد.

سومین شرط در قانونگذاری، مخالفت نداشتن آن با مذهب رسمی و دین اکثریت است. هر قانونی که ضدّ دینانیت باشد قانونیت ندارد و باطل است. احکام مذهب مسیح غالباً راجع به عبادات یا اخلاق، یعنی امور آخروی است و در مسائل اجتماعی مثل معاملات و عقود و ایقاعات و حدود و دیات، احکام چندانی ندارد. در قرون وسطی که قدرت در دست روحانیت کلسیا بود، در مسائل سیاسی و اجتماعی به قوانین موضوعه سابق که یونانیها و رومیها آن را وضع کرده بودند رجوع می‌کردند. پس ضرورتی نداشت که مطابقت قوانین با مذهب صورت گیرد و مخالفت و موافقت آن دو با یکدیگر سنجیده شود؛ زیرا بحث [از] تطبیق قوانین موضوعه با مذهب رسمی اروپا موضوعیت نداشت؛ اما اسلام، امور راجعه به عبادت، اخلاق، اجتماعیات، معاملات و سیاسات را داراست. کتب فقهی مجموعه‌ای است از احکام لازمه انسانی که در آن ابتدا عبادات مثل نماز و روزه و حج و خمس و زکات مورد بررسی واقع شده‌اند، گرچه خمس و زکات حکم مالیات موضوعه دارند و به سیاست ربط پیدا می‌کنند. دیگر احکام فقهی مربوط به بیع، صلح، ربا، خیارات، نکاح و امثالهم است. دسته سوم موضوع بحث، ایقاعات هستند مثل طلاق و خلع و امثالهم. چهارم ارث و میراث و پنجم حدود و دیات و ششم بیان حلال و حرام از خوردنیها و آشامیدنیها و هفتم قضاوت و محاکمات.

پس اسلام در هر چیزی نظر دارد و حکم هر چیز را معین کرده است. در این باره، دو موضع می‌توان اتخاذ کرد: یا قائل به تفکیک دین و سیاست و وضع قانون طبق صلاح وقت، فارغ از موافقت و مخالفت با مذهب، و یا عکس آن. طبق نظر اول باید محاکم شرعی را برجید؛ زیرا قضاوت «یکی از امور سیاسی مملکت است». انحلال محاکم شرعی با اصل ۷۱ قانون اساسی تعارض داشت؛ زیرا طبق آن اصل، قضاوت در امور شرعی با عدول مجتهدین جامع‌الشرایط بود. نتیجه دیگر اصل تفکیک روحانیت از سیاست، اسقاط بخش اعظم فقه اسلامی است. جزء کوچکی از فقه مربوط به عبادت است و جزء اعظم مربوط به معاملات و ایقاعات و حدود و دیات و قضاوت است. حتی در مصر و عثمانی، قوانین شرع تحت نظر مفتی‌الازهر یا شیخ‌الاسلام بود و ملاحظه انطباق و عدم انطباق قوانین موضوعه با شرع مطرح

شماره ۱۱۹۱

شماره ۱ و شماره کتب ۱۳۲۷ هجری - سال اول - ۳ ایل - جلد اول - ۱۹ اکتبر ۱۹۰۹

اول (تقریباً) شماره اول از روز چهارم شهریور ۱۳۲۷

Redaction du journal  
Tehran (Persia)



توسعه و اصلاحات و غیره  
توسعه و اصلاحات و غیره  
توسعه و اصلاحات و غیره  
توسعه و اصلاحات و غیره  
توسعه و اصلاحات و غیره

توسعه و اصلاحات و غیره

Table with multiple columns containing text, likely a list of articles or a detailed table of contents. The text is dense and difficult to read due to the image quality.

ایران نو، ارگان حزب دمکرات ایران

بود. حال حزب دمکرات باید صریحاً نظر خود را در مورد فقه اسلامی ارائه کند، هرچند عملکرد آن نشان دهنده موضع آنهاست و آن هم مخالفت کتبی و شفاهی آنها با حضور مجتهدین در مجلس است که کاشف از توجه آنان به قوانین موضوعه [غربی و بشری] است تا شرع.<sup>۲</sup>

### ۱-۲. پروگرام حزب: تضاد با قانون اساسی مشروطه

برخی از پژوهشگران، از قبیل ژانت آفاری،<sup>۳</sup> اصل تفکیک سیاست از روحانیت در برنامه حزب دمکرات را حرکتی مغایر با قانون اساسی مشروطه می‌دانند. چه، اصل دوم متمم قانون اساسی، رسماً مجتهدین را دارای حق نظارت بر مصوبات مجلس شناخته و تنفیذ آنان را شرط اعتبار قوانین دانسته است. بر این اساس، دم زدن از تفکیک سیاست از روحانیت (به عنوان یک اصل در پروگرام حزبی) مفهومی جز تقابل مستقیم با قانون اساسی نمی‌توانست داشته باشد.

به دیده ما، برداشت فوق کاملاً درست است. به نوشته رساله اصول دمکراسی (که شرحی بر پروگرام حزب است و قبلاً از آن یاد کردیم): مفهوم انفکاک، این نیست که فقیه، هیچ‌گاه پست دولتی نپذیرد و وزیر و مدیر نشود؛ بلکه بدین معناست که «همین که شخص داخل امور سیاسیه شد در آن حال به عنوان مأموریت سیاسی، به امور روحانی و به عنوان روحانیت در امور سیاسی نباید دخالت کند».<sup>۴</sup> شکی نیست که نظارت رسمی و فائده مجتهدین بر مصوبات مجلس شورا (مفاد اصل دوم متمم قانون اساسی)، یک کار دقیقاً سیاسی است. مجلس در رژیم مشروطه، مرکز تصمیم‌گیرهای سیاسی در کشور بوده و با مصوبات خود، تکلیف دولت را در همه امور مشخص می‌سازد؛ و بدون اجازه (خاص یا کلی) مجلس، دولت حق هیچ کاری را در حوزه سیاست داخلی یا خارجی کشور ندارد. چنانکه شاه نیز مقام تشریفاتی و ماشینی امضایی بیش نیست. آنگاه، چنین مجلسی (با این قدرت و اعتبار)، طبق اصل دوم قانون اساسی، تحت نظارت هیئتی از فقهای طراز اول قرار دارد و مصوبات آن، بدون تأیید فقیهان یادشده (یا روشن‌تر بگوییم:

۲. حسین آبادیان، بحران مشروطیت در...، همان، صص ۲۴۱-۲۴۲، به نقل از: «تفکیک قوه سیاست از روحانیت»، روزنامه مجلس، س ۴، ش ۱۰۲، سه‌شنبه ۲۲ جمادى الثانی ۱۳۲۹/۲۱ ژوئن ۱۹۱۱.

۳. به نوشته وی: ماده پنجم برنامه دمکراتها مبنی بر تفکیک دین از دولت، «مغایر متمم قانون اساسی مصوب ۱۹۰۷ بود، چرا که در این متمم اختیارات فوق العاده‌ای به علما داده شده بود (ژانت آفاری، همان،

ص ۳۴۹). ۴. ر.ک: مرانامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی...، همان، صص ۴۵-۴۶.

بدون تأیید عدم مخالفت آن مصوبات با موازین شرع)، هیچ گونه رسمیت قانونی ندارد. بدین ترتیب، فقهای ناظر، نه به عنوان سیاستمدارانی جدا از شأن و مسئولیت دینی خویش، بلکه دقیقاً به عنوان فقیه و کارشناس امور دینی، در مرکز سیاست مشروطه عمل می‌کنند (دقت کنید).

با توجه به مکانیسم حضور مقتدرانه «فقها» در کانون «سیاست‌گذاری» کشور که اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه ایران بدان تصریح دارد، چنانچه حوزه سیاست را یکسره از میدان عمل روحانیت جدا شمرده (مانند مؤلف رساله اصول دمکراسی) اصرار ورزیم که شخص روحانی نبایستی «به عنوان روحانیت، در امور سیاسی... دخالت کند»، دقیقاً راهی متضاد با منطوق صریح قانون اساسی برگزیده‌ایم.

از قضا، اسناد و مدارک موجود نیز نشان می‌دهد که فرقه دمکرات، مبارزه با این ماده از قانون اساسی را، حتی رسالت حزبی خویش می‌شمرده است. برای نمونه، در جزوه‌ای که برای طرح در جلسات حزبی تهیه شده بود، بر پایه نگاه و بینشی مادی و طبقاتی، صراحتاً مخالف با اصل دوم متمم قانون اساسی (نظارت هیئت طراز اول مجتهدین بر مصوبات مجلس شورا) استدلال و موضع‌گیری و ادعا شده که اصل مزبور و دیگر اصول اسلامی قانون اساسی مشروطه، با جوهر و «حقیقت ماهیت کنستیتوسیون» که «موازنه متقابل میان قوای مختلف اجتماع» است در تضاد قرار دارد؛ زیرا اصول یادشده، نفوذ و دخالت علما را در امور کشور بالا برده و موازنه قوا میان این طبقه با طبقات دیگر (ملاکان و فئودالها، دهاتیها، تجار، و مأموران دولتی) را به هم می‌زند و بنابراین باید برای مبارزه با آنها مبارزه کرد:

یکی از فیلسوفان سیاسی مشهور می‌گوید که: حقیقت و ماهیت کنستیتوسیون یک مملکت، عبارت است از موازنه متقابل قوای مختلفه اجتماعی آن ملت... مملکت وسیع ایران دارای طبقات و صنوف مختلفه [ای] می‌باشد که هر یک قسمت و جزئی از کنستیتوسیون را تشکیل می‌دهند. طبقه ملکداران و فئودالها که یک صنف متمیزی را در مملکت تشکیل می‌دهند صاحب یک قوه [ای] بوده و مقام معینی را دارا می‌باشند و این قوه خود قسمتی است از کنستیتوسیون. همچنین دهاتیها که تمام محصولات اراضی ایران نتیجه دسترنج آنهاست نیز حصه [ای] می‌باشند از کنستیتوسیون، و نیز روحانیون که در مملکت ما نفوذ و مقام مخصوصی را دارا هستند جزو کنستیتوسیون ما می‌باشند. تجار، مأمورین دولتی، ایالات و تمام قوای اجتماعی دیگر، همچنین مقام سلطنت و تخت و تاج، همه قسمتی می‌باشند از

کنستیتوسیون ایران.

مسلم است که قوای سابق الذکر که در میان خود مناسبات عمومی داشته و در هر مورد یک موازنه معینی را دارا می‌باشند که آن موازنه معلومه قوانین اساسی مدوّنۀ آن کنستیتوسیون را معین می‌نماید. در ممالک مستبده مطلقه، نفوذ و اقتدار ملکدار به اندازه [ای] می‌رسد که در تحت میل و آمریت خویش جمیع قوای مختلفه اجتماعی را تضییق نموده حکم خود را به طور کیف ما یشاء خودسرانه اجرا می‌سازد. در چنین مملکت، موازنه متقابلۀ قوا به کلی از بین رفته فقط یک قوه قاهره غالبه اعیان و اشراف مظفریت می‌نماید و بدین واسطه معنی کنستیتوسیون به این اداره اطلاق نمی‌شود؛ ولی وقتی که قوای دیگر مملکتی در مقابل این قوه خودسر مقاومت و ایستادگی نمود همه قوا متحداً یکجا جمع شده این قوه واحده قاهره، که کلیه قوا را به درجه [ای] تطبیق می‌کند، از میان بر می‌دارند به طوری که انقلاب عمومی به عمل آمده کنستیتوسیون اعلان می‌شود؛ یعنی در میان قوه مغلوبه حکمرانی و قوای فاتحه مختلفه اجتماعی موازنه معینی تولید می‌شود که به موجب همان موازنه حقوق هر قوه محدود می‌گردد. یقین است هر قوه [ای] که در این مورد اقتدار و قوتش بیشتر است همان قوه در موازنه بین القوا قسمت عمده [ای] برای خود معین می‌نماید که اقسام کنستیتوسیونهای ملل مختلفه نیز از این نقطه نظر بوده و ترقی و تعالی خود کنستیتوسیونهای هر ملت از این جهت است.

۱۰۲

نویسندگان جزوه، با این توضیح مقدماتی، وارد مقصود اصلی خویش - تبلیغ بر ضدّ اصل دوم متمم قانون اساسی و دیگر اصول اسلامی آن - شده و می‌نویسند:

ماده دویم متمم قانون اساسی و بعضی اصول دیگر آن، که امروز در هر قدمی مُبتلا به ماست، نفوذ زیادی است که روحانیون دارند و در موازنه قوای اجتماعی در عقد معاهده با آنان بی‌تأثیر نمانده و به اندازه نفوذی که دارند خود را صاحب مداخله کرده‌اند.....

همان اهالی بدبخت، همان عامه جماعت که در استبداد زمان حکومت مطلقه، مظالم و اجحافات بی‌پایان را در تحت تأثیر آن فلسفه [ای] که می‌گوید پادشاهان ظلّ خدا می‌باشند، گردن نهاده قبول می‌کرد، این دفعه هم در تحت تأثیر یک فلسفه جدیدی، هستی خود فدا و قربان منافع طبقات ممتاز می‌نماید و حال آنکه خود جماعت، به شخصه، قابل است که نفوذ کامل داشته و در موازنه قوای اجتماعی مقام ممتازی را احراز نموده منافع خود را، که منفعت اکثریت است، حفظ و تأمین نماید.

با این پیش پرده، پیام نهایی جزوه معلوم است: باید یک فرقه یا حزب سیاسی که «حافظ و مدافع حقوق دمکراسی» باشد تشکیل و شروع به فعالیت کند و با کسب اکثریت آراء مردم در انتخابات، وارد پارلمان شده و نفوذ خویش را در «برگرداندن اصول اساسی کنستیتوسیون» (= بخوانید: حذف اصول و قیود اسلامی از قانون اساسی مشروطه) به کار گیرد:

این نفوذ کامل و این سرمایه نجات جماعت، حاصل نمی شود مگر در سایه فعالیت و تشکیلات منظمه یک فرقه سیاسی که از روی نظریات اساسی علمی و تاریخی، حافظ و مدافع حقوق دموکراسی گردیده و در انتخابات به واسطه اکثریتی که تحصیل نموده در پارلمان نفوذ کاملی در برگرداندن اصول اساسی کنستیتوسیون پیدا کرده، موافق اصول دموکراسی با رعایت مقتضیات منافع صنوف و طبقات دمکراسی را حفظ و تعمیم نماید.....<sup>۵</sup>

بدین ترتیب، رسالت حزب دمکرات، خلع ید از روحانیت، و دست بردن در قانون اساسی مشروطه به سود لیبرال دمکراسی و سکولاریسم بود!

۱۰۳

ظاهراً نویسندگان جزوه، مسلم گرفته اند که ملت ایران، در زندگی اجتماعی و سیاسی خویش به طور کاملاً سکولار و فارغ از هرگونه تقید و تعهد دینی عمل می کند و ایران اسلامی (مانند اروپای عصر رنسانس، مهد رویش و بالش «کنستیتوسیون») هیچ نوع اعتقاد و نیازی به تدوین قوانین دینی و رعایت موازین شرعی در عرصه سیاست، اقتصاد و فرهنگ ندارد! بنابراین، حضور و نظارت کارشناسان فقها در مرکز قانونگذاری، هیچ گونه وجهت منطقی ندارد و صرفاً ناشی از جاه طلبی و قدرت پرستی این صنف است! در این تحلیل سطحی و کلیشه ای - که در آن بر تطبیق نابجا و غیرعلمی اوضاع ایران «اسلامی» با رژیمهای «لائیک» اروپای مسیحی، و تقلید کورکورانه از تحلیلهای و راه حل های غربی تأکید می شود - واقعیات زیر سهواً یا به عمد کاملاً مغفول مانده است:

۱. ملت مسلمان و معتقد ایران - به ویژه طبقات فرودست آن، که حزب دمکرات سنگ طرفداری از آنان را به سینه می زد - به اسلام تعلقی شدید داشته در آن به چشم دین جامع و کاملی می نگرد که در تمامی عرصه های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی رهنمود و حکم دارد (و توان ایجاد و احیای تمدنی دیرسال و همه جانبه را داراست).

۲. روحانیت شیعه، به عنوان سخنگو، مبلغ و مجری آگاه معارف و احکام گسترده این دین در اجتماع، در میان مردم، دارای نفوذی وسیع و ژرف بوده و در جنبشهای ملی و رهایی بخش این دیار بر ضدّ مظالم استبداد و تجاوز استعمار، نقش بارز (در حد رهبری) داشته است. تصادفی نیست که تمامی قیامها و انقلابهای این ملت (چه در مواجهه با استبداد داخلی و چه بر ضدّ استعمار خارجی) از جنگهای ایران و روس تزاری در زمان فتحعلی شاه گرفته تا قیامهای رژی و مشروطه و نفت و خیزش ۱۵ خرداد و ۲۲ بهمن، همگی صبغه و وجهه بارز اسلامی و شیعی دارند و روحانیت، حکم موتور محرک و هادی را در آنها بر عهده دارد. از نویسنده رساله، که بر جدایی روحانیت از سیاست اصرار دارد، باید پرسید زمانی که دولتهای این سرزمین، دچار خبطها یا خیانتهای بزرگی چون عقد قرارداد رویتر و رژی و قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله می شوند یا کشور در معرض خطر کودتاها یا سیاهی چون کودتای اسفند ۱۲۹۹ و مرداد ۱۳۳۲ قرار می گیرد، آیا اگر روحانیت ساکت نشسته و به توصیه رساله مزبور، «به عذر پرهیز از خلط میان روحانیت و سیاست!» از کمک به پیکارگران آزادی و استقلال ایران دریغ کند، خود اینها او را ملامت نمی کنند که چرا ساکت نشسته و نفوذ و موقعیت اجتماعی - دینی خود را سرمایه حمایت از وطنخواهان و آزادی طلبان نساخته است؟!

۳. نهاد روحانیت، منهای اعتقاد راسخ و پابرجای طبقات ملت (اعم از بازرگانان، پیشه‌وران، کشاورزان، فرهنگیان، مالکان و...) به اسلام و لزوم تبیین معارف و اجرای احکام این دین در زندگی فردی و اجتماعی، اساساً هیچ فلسفه وجودی ای نداشته نفوذ و اعتبار اجتماعی خویش را کلاً در می‌بازد، و حفظ کیان و موجودیت این سلسله، بستگی تام و مستقیم به وجود و نشاط احساسات و عقاید دینی ملت دارد، چنانکه مایه ارتزاق روحانیت مستقل شیعه نیز از کمکهای بیدریغ ملت مسلمان است. بنابراین، از جهاتی، نمی توان روحانیت را با دیگر طبقات و اصناف جامعه نظیر ملاکان و کشاورزان و... قیاس نموده و مخصوصاً در «تقابل و تضاد طبقاتی» با آنها قلمداد کرد. ضمناً نباید فراموش کرد که نفوذ و قدرتی که روحانیت، به ویژه در عصر استبداد، در کشورمان به هم زده بود، ریشه و غایتی کاملاً ملی و مردمی داشت و در واقع آحاد ملت، گذشته از نیاز علمی و دینی به روحانیت، این سلسله را در برابر ستمها و اجحافات هیئت حاکمه و نیز تحکیمات و تجاوزات اجانب، پناه و ملجأ خود در حوادث سهمگین اجتماعی قرار داده بودند؛ یعنی «توازن قوا» کاملاً در گسترش و تعمیق نفوذ روحانیت نقش داشت. با این وصف، آیا



معقول بود که به بهانه ایجاد موازنه قوا، در تضعیف و سلب این قدرت ملی کوشش شود؟! خود تقی زاده، صحنه گردان حزب، بعدها در زمان استبداد مخوف رضاخانی، به این نکته واقف گشت و در نامه‌هایی که همراه مرحوم کلنل شیبانی معروف از اروپا برای رضاخان فرستاد «مبارزه جسورانه رضاشاه را علیه علما، خطای بزرگی» دانسته «معتقد بودند با نفوذ فراوان روحانیون... بین اکثریت قاطع مردم، به ویژه روستائیان کشور، و رخنه عمیق اسلام در فرهنگ مردم این سرزمین، مبارزه عمومی با علما ناصواب بوده و ضرورت دارد از این نیرو در جهت ارشاد توده‌های محروم و بیسواد میهن بهره‌برداری شود».<sup>۶</sup>

از این‌گونه تحلیلگران باید پرسید، بر مبنای همان دمکراسی مطلوب شما، چنانچه ملتی از بِن جان، به دیانتی چون اسلام، که مدعی داشتن رهنمود و دستورالعمل برای همه شئون و جوانب زندگی بشر است، عشق می‌ورزد و منطقاً طالب پرتوافشانی معارف و احکام این دین بر زندگی خویش، و تدوین و اجرای آنها در قالب قوانین خرد و کلان است، چه باید بکند و آیا راهی جز ملاحظه موازین و احکام شرع در مقام تدوین قوانین، و نظارت فائقه و رسمی کارشناسان دین (فقه‌های پارسا) بر فرایند قانونگذاری وجود دارد؟! مخالفت بی‌رویه حزب دمکرات با دین و روحانیت در حالی بود که حتی شخصی چون ادوارد براون («پدر معنوی» تقی زاده و مشروطه‌خواهان سکولار) نیز به شأن و جایگاه بی‌نظیر روحانیت در بسیج و هدایت جنبشهای ملی ایران، از تحریم تنباکو تا مشروطه، کاملاً اعتراف داشت و بقا و استقامت جنبش مشروطه را صراحتاً در گرو حفظ حرمت دین و علما می‌شمرد. براون نامه مهمی به آخوند خراسانی نوشته که در روزنامه ایران نو (مورخ ۱۷ محرم ۱۳۲۹ق) درج شده است. وی این نامه را زمانی نوشته که هرج و مرج و آشوب سراسر ایران را فراگرفته و حتی میان خود مشروطه‌خواهان اختلاف و کشمکش شدت یافته و این همه، آینده ایران و مشروطه را سخت در تیرگی فرو برده بود. براون در نامه یادشده، ضمن اشاره به اینکه مراجع مشروطه‌خواه نجف از بدو مشروطه تا کنون بیش از همه کس «اظهار وطن‌پرستی و دوربینی و دور اندیشی و احاطه بر مراتب امور نموده‌اند»، از «مرض مزمن» اختلاف و نزاع مشروطه‌خواهان با یکدیگر و استمداد برخی از آنها (برای غلبه بر رقیب) از بیگانگان شدیداً انتقاد می‌کند و تنها راه نجات

۱۰۵

۶. منوچهر ریاحی. سراب زندگی؛ گوشه‌های مکتومی از تاریخ معاصر، زندگینامه منوچهر ریاحی. تهران، انتشارات تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۱۰.

کشور از این وضع ناگوار را آن می‌داند که مراجع یادشده با فتاوا و نصایح خویش، و اعزام روحانیان به شهرها و قصبات، مردم و گروهها را به اتحاد و اتفاق با یکدیگر و حمایت از دولت مرکزی فراخوانند و دیگران نیز از ایشان تبعیت کنند. در این مکتوب، براون صراحتاً یادآور می‌شود که در ایران،

قوت قاهره تخت و تاج... باید بر قدرت باطنیه دین تکیه نماید، که آن مثل جسد است و این به مثابه روح.<sup>۷</sup>

سخن که بدینجا رسید، خالی از لطف نیست که به یک عامل اساسی در تضاد فکری و سیاسی حزب دمکرات با اسلام و روحانیت پاسدار آن اشاره کنیم.

### ۳. آرامنه سوسیال دمکرات، نظریه پردازان پشت پرده حزب

وقتی که گروهی مسلمان یا دست کم مسلمان زاده (و حتی بعضاً عمامه به سر)، در جامعه اسلامی، اساس کار خود را بر نفی حاکمیت احکام اسلام و ستیز با پاسداران رسمی دین (روحانیت) می‌گذارند، بایستی یکجای کار غیب داشته باشد. در مورد حزب دمکرات نیز - که حتی برخی از فعالان آن در مجلس شورا و بیرون مجلس در کسوت روحانیت بودند - این سؤال به طور جدی مطرح است که چرا و چگونه خروجی این دستگاه یا میوه این درخت این گونه از آب درآمده است؟! خوشبختانه اسناد منتشر شده در سالهای اخیر راه را برای دستیابی به پاسخ این سؤال هموار کرده است:

آقای ایرج افشار برای نخستین بار، هفت نامه محرمانه از ارمنیان سوسیال دمکرات تبریز (ورام پیلوسیان و تیگران ترهاکوپیان) خطاب به تقی زاده (مورخ ۱۹ سپتامبر

۷. ایران نو، س ۲، ش ۷۳، ۱۹ محرم ۱۳۲۹، «مکتوب پرفسور براون»: نیز ر.ک: اعترافات مهم رسول زاده در روزنامه‌های ارشاد و ترقی باکو در دوران مشروطه اول، که به حضور روحانیت «در رأس انقلاب» مشروطیت اذعان کرده و فتاوی مراجع تقلید نجف به نفع مشروطه را، در پیشبرد این جنبش، «مؤثرتر از هر توب و تفتنگ و بمبی» می‌شمارد (ر.ک: محمدامین رسول زاده، همان، صص ۳۶ و ۷۵). به نوشته همو در روزنامه ترقی، مورخ ۲۸ مه [۱۰ ژوئن] ۱۹۰۹: ستارخان «مشروطه پرستی اش به درجه دینداری شدید است... وی که حرکت، وجود و زور بازوی خود را وقف ملت کرده، بنا به اظهارات مکرر خودش، تابع احکام مقدس علمای نجف بوده آماده است که هر چه ایشان بفرمایند، بدون تأخیر و تأمل، به جای آورد. می‌گفت: > وقتی کنسولهای روس و انگلیس به نزد آمدند، گفتند که مشروطه در دست تو است. اما من جواب دادم که شما اشتباه می‌کنید. من سگ پاسبان مشروطه هستم. صاحبانش علمای اعلام نجف هستند. ایشان هر امری بفرمایند من در همان ساعت حاضر به اجرا هستم <» (همان، صص ۱۵۱-۱۵۲).

۱۹۰۹-۱۹ اکتبر ۱۹۱۰م/۲  
شعبان ۱۳۲۷-۱۴ شوال  
۱۳۲۸ق) را منتشر کرده که  
گویای نقش مهم و مؤثر این گروه  
در جهت دهی فکری و عملی به  
سران حزب دمکرات (تقی زاده،  
سید محمد رضا مساوات،  
حیدر عمو اوغلی و...) است.<sup>۸</sup>  
از این نامه‌ها برمی آید که تهیه  
پیش نویس نظامنامه حزب،  
تأسیس نخستین شاخه حزب در  
تسبریز، و تشویق تقی زاده و  
مساوات به ایجاد کمیته مرکزی  
حزب در تهران و تشکیل اکثریت  
پارلمانی در مجلس، همگی به



سلیمان میرزا اسکندری لیبر حزب دمکرات [۳۳۶-۱ع]

۱۰۷

توسط سران ارامنه سوسیال دمکرات (از قبیل پیلوسیان) صورت گرفته است.<sup>۹</sup>  
یکی از پژوهشگران، با طرح این مطلب که «جناح اقلیت سوسیال دمکراتهای تبریز  
بخشی از رهبری حزب دمکرات به شمار» رفته «و منظمأ در بحثهای تنوریک درون  
حزب مشارکت» داشته است، به این نامه‌ها اشاره کرده و می افزاید:  
با مطالعه این نامه‌ها به نقش مهم اما فراموش شده سوسیال دمکراتهای ارمنی در  
تشکیل حزب دمکرات پی می بریم. در نامه‌ها به رفاقت منخفی اما صمیمانه  
سوسیال دمکراتهای ارمنی با عده‌ای از دمکراتهای مسلمان، از جمله محمد رضا  
مساوات، حیدرخان عمو اوغلی و محمد علی تربیت اشاره شده است. به علاوه، این  
مکاتبات نشان می دهد که فکر تشکیل حزب، در تبریز و قبل از عزیمت تقی زاده به  
تهران، مطرح شده بود.

۸ برای دیدن نامه‌ها، که به زبان فرانسه است، ر.ک: اوراق تازه‌باب مشروطیت...، همان، صص ۲۳۳-۳۲۲.

۹ ر.ک: نامه‌های پیلوسیان به تقی زاده، مورخ سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰، مندرج در: اوراق تازه‌باب مشروطیت...، همان، صص ۲۳۸ به بعد.

پیلوسیان، که نامه‌ها و مقاله‌های خود را با اسم مستعار «بحر» یا «دهاتی» امضا می‌کرد، در تشکیل کمیته‌های حزب دمکرات در تبریز فعالیت داشت. او بود که فکر تشکیل «اکثریت دمکرات» در مجلس دوم را مطرح کرد. همچنین او پیشنهاد کرد که معادل فارسی مناسبی برای لفظ دمکرات پیدا کنند که به راحتی مقبول عموم واقع شود و نیز با لفظ سوسیال دمکرات اشتباه نشود. پیلوسیان راههای جدیدی برای گسترش تشکیلات در سطح کشور ارائه داد و تقی زاده را تشویق کرد که در امور کمیته مرکزی موقت حزب در تهران اصول مخفی‌کاری را با دقت اعمال کند. او به تقی زاده هشدار داد که اعضا نباید فقط آذربایجانی باشند زیرا این امر به تشکیلات «خصیلت محلی» می‌دهد. حال آنکه اهداف تشکیلات جنبه ملی دارد. وقتی تقی زاده از رشد حزب در تهران در ژانویه ۱۹۱۰ [محرّم ۱۳۲۸ ق] نوشت، پیلوسیان از این امر اظهار خرسندی کرد و نوشت که واقعاً دستاورد بزرگی است که «در کشور شرقی ۳۹۰ نفر زیر پرچم حزب دمکرات گردآیند، به خصوص آنکه این حزب بر اساس مدل اروپایی تشکیل یافته است».

نامه‌ها نشان می‌دهد که پیلوسیان و به خصوص ترهاکوییان<sup>۱۰</sup> نه فقط در کارهای تشکیلاتی حزب، بلکه در جهتگیری ایدئولوژیکی آن نیز فعال بوده‌اند. پیلوسیان مقررات داخلی حزب را به زبان فرانسوی نوشت و به تقی زاده گفت که آن را به تهران می‌فرستند تا کمیته مرکزی تصویب کند. تیگران ترهاکوییان، که نامه‌ها و مقاله‌های خود را با اسم مستعار «تیگران درویش» یا «ت. درویش» امضا می‌کرد، از نظریه پردازان اصلی جناح اقلیت سوسیال دمکراتهای تبریز بود. ترهاکوییان بود که در پاییز ۱۹۰۸ به بلخانوف نامه نوشت و از «ایدئولوژی دمکراتیک» به جای «سوسیال دمکراتیک» برای حزب سخن گفت. ترهاکوییان در سال ۱۹۰۹ در ژنو در رشته سیاست و اقتصاد تحصیل کرد و بعد از اعاده مشروطه در تابستان ۱۹۰۹ به سایر سوسیال دمکراتهای ارمنی در تبریز ملحق شد.

ترهاکوییان از تبریز درباره پیشرفت تشکیلات تبریز به کمیته مرکزی حزب دمکرات گزارش می‌داد و مقاله‌هایی برای ارگان حزب، ایران نو، می‌نوشت. او حامی نیرومند مشارکت جوانان در امور حزب بود و خواستار مفهومی نو و رادیکال‌تر از ملت و ملیت شد که فراتر از وابستگیهای قومی و مذهبی باشد: «باید [تصور] ملیت جدیدی ایجاد کنیم که ایرانی باشد. اگر مردم زبان و دین متفاوت

۱۰. همه جا در اصل: ترهاکوییان.

داشته باشند برای ما فرقی نمی‌کند؛ به نظر ما نباید تمایزی میان گروه‌های قومی گذاشت. باید فقط یک ملت را به رسمیت بشناسیم: ملت ایران، اتباع ایران...»

در پاییز ۱۹۱۰ ترهاکوپیان از تبریز به تهران رفت و نویسنده دائمی روزنامه و نیز مشاور کمیته مرکزی حزب شد. او دربارهٔ هرج و مرج و [از هم] پاشیدگی حزب دمکرات، و از جمله فراکسیون پارلمانی، مطالبی نوشت. پیشنهاد کرد که حزب کلاً بازسازی شود، و خود شروع به عضوگیری از افراد جدید کرد... ترهاکوپیان در نامه‌های خود نوشت که اگر سواد فارسی‌اش کامل بود، به راحتی چهار تا پنج هزار عضو جدید وارد حزب می‌کرد. او در تهران تشکیل باشگاه‌های جدید فرهنگی و سیاسی را در میان روشنفکران ایرانی تشویق می‌کرد.

در اواخر نوامبر ۱۹۱۰ ترهاکوپیان پیشنهاد تشکیل کمیتهٔ نجات ملی را داد. منظور او ائتلافی‌ای از احزاب مختلف چپ و لیبرال و سران عشایر بود که مانع قدرت‌گیری بیشتر اعتدالیون شود...<sup>۱۱</sup>

جملهٔ اخیر، به وضوح، تلاش عناصر فوق در تفرقه‌افکنی میان رجال مشروطه و، به تعبیری روشن‌تر، دامن زدن به جدال بین دمکراتها و اعتدالیون را برملا می‌سازد. ناگفته پیداست که ارمنیان فوق، همچون خود بیروم‌خان و یازان داشناک وی،<sup>۱۲</sup> هیچ‌گونه اعتقادی به آیین مسیح نداشته از میراث صلیب، تنها «ضدیت با اسلام و مسلمانی» را به ارث برده بودند. پیش از این از گرایش تیگران به بلشویکها (در دوران حاکمیت کمونیستها بر روسیه) و نیز نامهٔ رضاخان به تقی‌زاده مبنی بر اتهام پیلوسیان به همکاری با اجانب اشاره کردیم؛ و در اینجا می‌افزاییم که حساب این‌گونه افراد را بایستی از

۱۱. ژانت آفاری، همان، صص ۳۴۶-۳۲۸. دربارهٔ روابط و مناسبات ارمنیان سوسیال دمکرات با تقی‌زاده و یازان او در حزب دمکرات، همچنین رک: نقش ارمنیه در سوسیال دمکراسی ایران (۱۹۱۵-۱۹۱۶)، همان، صص ۶۴-۵۰. مآخذ اخیر ضمناً (در صفحات ۳۲-۴۰) اطلاعات سودمندی دربارهٔ گروه سوسیال دمکرات تبریز و مواضع فکری و سیاسی آن به دست می‌دهد.

۱۲. حجت‌الاسلام ملا قربانعلی زنجانی، در دیداری که (پس از دستگیری) در زنجان با بیروم داشت، به وی گفته بود: من ثابت می‌کنم که مشروطیت (سکولار) حتی با آیین مسیحیت و مندرجات کتاب مقدس آن (انجیل) تضاد دارد و بیروم (قریب به این مضمون) به وی پاسخ داده بود: من به عالم غیب و وحی آسمانی و کتاب مُزَل اعتقادی ندارم. پیامبران، بخشی از نوایغ بشری هستند که به زعم خود برای بهبود وضعیت بشر، حاصل اندیشه، دانش و تجارب خویش را، در قالب ادیان و شرایع، به جامعهٔ عصر خود عرضه کرده‌اند و چیزی در پشت پرده وجود ندارد. مقتضیات آن روزی، امروزه تعبیر کرده و احکام جدیدی می‌طلبند که مشروطه متناسب با آن است... (در جلد دوم «سلطنت علم و دولت فقر»، مفاد گفت و گوهای بیروم با حجت‌الاسلام زنجانی را به روایت شاهدان عینی آورده‌ایم).

هموطنان ارمنی‌ای که همپای ایمان به مسیح، به تاریخ و فرهنگ اسلامی کشور خویش احترام می‌گذارند جدا کرد.

نقش مهم ارمنیان در حزب دمکرات منحصر به اشخاص یاد شده نبود. مسائل مالی روزنامه ایران نو (ارگان حزب) را نیز یک سرمایه دار ارمنی موسوم به ژوزف بازیل تأمین می‌کرد که نماینده دلی میل (Daily Mail) در ایران بود<sup>۱۳</sup> و به روزنامه ارمنی دانشناک موسوم به آراوود (صبح) نیز کمک مالی می‌کرد.<sup>۱۴</sup> همچنین «مجمع ادب» (که محفل رسمی حزب دمکرات و مکان ملاقات و مباحثه اعضای حزب درباره مسائل علمی، «مطبوعه تألیفات اخلاقی» و نیز تبادل افکار سیاسی بین آنان بود) قرائتخانه، کتابخانه و بوفه‌ای داشت که در طول سال دایر بود. در این مرکز، هر هفته کنفرانسهایی تاریخی، سیاسی، اقتصادی و علمی برگزار می‌شد و همچنین نمایشههایی هر ۱۵ روز یک بار روی صحنه می‌آمد که نویسنده و کارگردان این نمایشنامه‌ها عمدتاً گریگور یقیکیان، انقلابی ارمنی، بود که همسرش هم در آنها بازی می‌کرد.<sup>۱۵</sup> افزون بر این همه، زمانی نیز که ثقة‌الاسلام در ۱۳۲۹ قمری، نظریات درخور تأملی راجع به نحوه انتخابات مطرح ساخت و، به منظور جلوگیری از، به اصطلاح، تبدیل دمکراسی رأیها به دمکراسی رأسها، شرط سواد را برای رأی دهندگان لازم شمرد، و حزب دمکرات برضد وی جنجال به راه انداخت و رساله‌ای بیرون داد. این رساله «در چاپخانه خلیفه‌گری ارامنه ارومی (چون چاپخانه‌های تبریز حاضر به طبع آن نشده بودند) طبع و منتشر شد».<sup>۱۶</sup>

۱۳. رک: نقش ارامنه در سوسیال دمکراسی ایران... همان، ص ۶۱؛ حسین آبادیان، بحران مشروطیت در... همان، ص ۱۳۵. عبدالله بهرامی، از صاحب منصبان نظمیه در مشروطه دوم و از اعضای حزب دمکرات، می‌نویسد: «یکی از مؤسسين «ایران نو» شخصی ارمنی بود موسوم به موسیو بازیل که بدون هیچ‌گونه تظاهری کمکهای مالی نموده و تقریباً قسمتی از دارایی خود را در این کار خیر [؟] به مصرف رسانید. تمام اراضی واقع در خیابان لاله‌زار که بیش از ده هزار متر بود در بانک شاهنشاهی ودیعه نهاده و بول برای روزنامه که در آن وقت فروش و عایدات نداشت قرض کرده بود... در اواخر عمر... مجله‌ای به اسم دنیای امروز طبع می‌کرد و من نیز جزو همکاران او بودم و برای اولین دفعه راجع به اصول کارل مارکس در آن مطالبی نوشته‌ام. این مرد شریف... «خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه تا اول کودتا. تهران، علمی، بی‌تا. ص ۱۲۷». بهرامی مسیو بازیل را «عاشق آزادی» شمرده می‌گوید: «در جراید آمریکا به نفع ایران مقالات پرازوشی می‌نوشت» (همان)، که البته باید دید کدام نوع از «آزادی» در مد نظر جناب مسیو بوده و با چه «هدف و رویکردی» در مطبوعات آمریکا، راجع به ایران مقاله می‌نوشته است؟

۱۴. صدرهاشمی. تاریخ جراید و مجلات ایران. اصفهان، کتاب کمال، ۱۳۶۴. ج ۱، ص ۱۱۰.

۱۵. حسین آبادیان، بحران مشروطیت در... همان، ص ۲۹۶. برای نظامنامه مجمع ادب (چاپ ۱۳۲۹ق) رک: منصوره اتحادیه، مراننامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران... همان، صص ۲۱-۳۰.

۱۶. نصرت‌الله فتحی، همان، ص ۵۵۷. به نقل از: کروی در روزنامه اختر شمال، شماره مسلسل ۶۲۱، ۲۱ آذر ۱۳۲۹ش.

#### ۴. سیاست حزب دمکرات: نهان روشی، تزویر و تخریب

وقتی که حزبی بنای کار را بر «بریدگی» از باورها و سنتهای ملی و اسلامی ملت خویش، و «ستیز» با مبلغان و پاسداران آن باورها و سنن (: نهاد روحانیت) می‌گذارد، خود به خود راهش را از توده مردم و باورها و مقدسات ایشان جدا ساخته است. در این صورت، اولاً متن ملت، به ویژه پرچمداران و پاسداران فکر و فرهنگ آن، را نسبت به اصول و اهداف سیاسی و فکری خویش، «غریبه و نامحرم» تلقی کرده چاره‌ای ندارد جز آنکه سیاست استتار و نهان روشی، و احیاناً نعل وارونه زدن و به کارگیری مکر و تزویر را در پیش گیرد. ثانیاً رسالت خود را، «خشونت فرهنگی» یعنی یورش به باورها، شعائر و سنتهای زنده و زاینده ملی (اسلامی - شیعی) جامعه خویش دانسته و تحقیر و تخریب شخصیتها و براندازی بنیادهای فرهنگی و اجتماعی جامعه خود را، شغل شاغل و هدف اصلی خود قرار خواهد داد - راهی که حزب دمکرات نیز لامحاله باید می‌پیمود، و پیمود...

#### ۱- ۴. نهان روشی

بر پایه راپرت فعالیت ده ماهه مرکز موقتی حزب دمکرات، مرکز موقتی این حزب در اوایل شوال ۱۳۲۷ق تأسیس شد و کار تدوین پروگرام و سپس نظامنامه موقتی حزب را آغاز نمود از اواسط ذیحجه همان سال نیز به تبلیغات حزبی، دعوت اعضا، و تشکیل حوزه‌ها پرداخت. یک سال بعد (شوال ۱۳۲۸) هم این مرکز دائمی شد.<sup>۱۷</sup> با وجود این، تا مدتها برنامه و مرامنامه حزب در پرده اختفا بود و سران حزب، به علت ترس از دشمنی مردم در تهران، «یک چندی مصلحت» را در آن دیدند «که فرقه و پروگرام آن در پرده اختفا و نهانی مانده و این نهال تازه در تحت تربیت سرری برومندگشته پس از مدتی با اجازه مقتضیات علنی شود».<sup>۱۸</sup> از این رو، تا ماههای پایانی سال ۱۳۲۸، نظامنامه و پروگرام حزب، با آنکه مدتها از تدوین و چاپ آن می‌گذشت، هنوز انتشار نیافته بود. به نوشته محققان: نظامنامه و برنامه حزب تا یک سال بعد از تأسیس یعنی ژوئیه ۱۹۱۰ در میان مردم ناشناخته ماند و حتی اعضای کمیته مرکزی حزب، جز برای اعضا، برای دیگران شناخته نبودند.<sup>۱۹</sup> این سیاست استتار، در مورد ارگان حزب نیز اعمال می‌شد:

۱۷. اوراق تازه‌یاب مشروطیت... همان، ضمیمه ۴، ص ۲۶۶.

۱۸. منصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت... همان، ص ۲۰۰.

۱۹. نقش ارمانه در سوسیال... همان، ص ۵۷.

یک ماه پس از خلع محمدعلی شاه از سلطنت، اولین شماره روزنامه ایران نو به صورت علنی در ۲۴ اوت ۱۹۰۹ در تهران انتشار یافت. از این زمان تا ژوئیه ۱۹۰۹ ایران نو به طور غیررسمی و پنهانی در خدمت حزب بود و تنها وقتی که در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۰ دوباره انتشار یافت، ارگان رسمی حزب دمکرات شد.<sup>۲۰</sup>

ابراهیم زنجانی در نامه‌ای که به تاریخ ۱۸ شوال ۱۳۲۸ قمری، ماهها پس از ترور بهبهانی، و خروج تقی زاده از تهران، به تقی زاده می‌نویسد، خاطر نشان می‌سازد: «نظامنامه و مرامنامه طبع شده، اگر مقتضی شد باید علنی شود. بنده عقیده‌ام مدت‌هاست بر علنی بودن است.»<sup>۲۱</sup> شیخ عبدالله مازندرانی نیز در رنجنامه سوزناک خود به محمدعلی بادامچی، عضو انجمن ایالتی تبریز و از دمکراتهای سرشناس تبریز و یاران شیخ محمد خیابانی، حدود رمضان ۱۳۲۸، که در آن اقدامات ضد ملی و ضد اسلامی گروه تقی زاده و حزب دمکرات را شدیداً به نقد کشیده، می‌نویسد: «یازده فصل از مقاصد آنها که روی کاغذ زرد طبع شده بود و چون جلوگیری کردیم جمع کردند. اگر دیده بودید خیلی... نادم [شده] و انگشت عبرت به دندان می‌گرفتید».<sup>۲۲</sup>

عجیب است که شیخ ابراهیم زنجانی، سالها بعد از آن تاریخ، در مجلس چهارم (۱۳۰۰ - ۱۳۰۲ شمسی) مدعی شد که آخوند خراسانی مرامنامه حزب دمکرات را دیده و تأیید کرده بود!

من یک نفر از مؤسسين دمکرات هستم. آن وقتی که مرامنامه را پیش مرحوم آخوند ملا محمدکاظم اعلی الله مقامه، که به بنده خیلی اطمینان داشت و یک نفر از شاگردان آن مرحوم بودم، فرستادم، جواب نوشت خوب است ولیکن زود است و ما هم به حسب نوشته ایشان مدتی علنی نشدیم و کسان دیگر ما را انقلابی می‌گفتند، در صورتی که ما خبر نداشتیم انقلابی چیست... [۱۹]<sup>۲۳</sup>

به رغم ادعای بی‌بنیاد زنجانی، باید گفت که در همان دوران فعالیت حزب دمکرات در تهران و ایران (سال ۱۳۲۸ ق)، آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، طی

۲۰. همان، ص ۶۱؛ حسین آبادیان، بحران مشروطیت در...، همان، ص ۱۳۵.

۲۱. اوراق تازه‌یاب مشروطیت...، همان، ص ۳۳۹.

۲۲. همان، ص ۲۱۱. نامه مزبور همان ایام در روزنامه جل‌المتین کلکته، شماره ۱۵، مورخ ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ ق درج و منتشر شد.

۲۳. منصوره اتحادیه، مجلس و انتخابات از...، همان، ص ۲۹۳. به نقل از: مذاکرات مجلس چهارم، ج ۲.





شیخ ابراهیم زنجانی در جمع عده‌ای از دوستان و خویشاوندان خود: علاءالسلطان، حاج مشیرالملک، بیان‌الدوله، حاج نهم‌الملک و حاج محمدخان [۱۳۰۸-۱۳۰۲ع]

تلگرافی به نایب‌السلطنه (ناصرالملک)، علمای پایتخت، مجلس شورا، کابینه دولت و سرداران بزرگ فاتح تهران، صراحتاً مسلک تقی‌زاده را (که در نظامنامه حزب دمکرات متجلی بود) «با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه» ناسازگار خوانده و او را از وکالت مجلس، که مقام امانتداری ملت است، قانوناً و شرعاً منعزل شمردند و حکم کردند که وی باید به عنوان فردی «مفسد و فاسد» تلقی شده از مجلس شورای ملی اخراج و از مداخله در امور کشور ممنوع شود و بدون فوت وقت به خارج از ایران تبعید شود و همگان «او را مفسد و فاسد مملکت شناسند» و «هرکس» هم با او «همراهی کند... همین حکم» را خواهد داشت.<sup>۲۴</sup> در پی این حکم، تقی‌زاده در حدود ماه رجب ۱۳۲۸ تهران را به مقصد تبریز ترک گفت و پس از چند ماه توقف در آن شهر، در یکم ذیحجه همان سال از کشور خارج شده به استانبول و سپس اروپا و آمریکا رفت.

شیخ عبدالله مازندرانی نیز در رنجانمه یادشده برای بادامچی توضیح می‌دهد که: پس از خلع محمدعلی شاه و «انهدام» دستگاه استبداد، «تباين مقصد» بین مشروطه‌خواهان دین‌باور و مشروطه‌چیان دین‌ستیز آشکار شد. «ماها ایستادیم که اساس را صحیح و شالوده را بر قوایم مذهبی، که ابدالدهر خلل ناپذیر است، استوار داریم؛ آنها هم در مقام تحصیل مراودات خودشان به تمام قوا برآمدند. هرچه التماس کردیم که «ان لم یکن دین و کنتم لاتخافون المعاد»، برای حفظ دنیای خودتان هم اگر واقعاً مشروطه‌خواه و وطن‌خواهید مشروطیت ایران جز بر اساس قویم مذهبی ممکن نیست استوار و پایدار بماند، به خرج نرفت. وجود قشون همسایه را هم در مملکت، اسباب کار خود دانسته اسباب بقا را فراهم و به کمال سرعت و فعالیت در مقام اجراء مقاصد خود برآمدند». علاوه بر این، «چون مانع از پیشرفت خودشان را فی‌الحقیقه ما دو نفر، یعنی حضرت حجت‌الاسلام آقای آیت‌الله خراسانی دام‌ظله و حقیر، منحصر دانستند از انجمن سری طهران» دستور نشر اکاذیب بر ضد ما و حتی حکم ترور ما به یارانشان در نجف صادر شده که اینک بر جان خویش نیز خائفیم!<sup>۲۵</sup>

## ۲-۴. تزویر در تبلیغات و شعارهای حزبی

عجیب است که حزب دمکرات، با وجود ماهیت و مواضع غیراسلامی بلکه ضداسلامی خود، خصوصاً به ویژه پس از ترور بهبهانی و غلبان افکار عمومی بر ضد

۲۵. همان، ص ۲۱۰.

۲۴. اوراق تازه‌یاب مشروطیت...، همان، صص ۲۰۷-۲۰۸.

سران حزب، از در تزویر و ربا درآمد و به منظور استفاده ابزاری از دین و عقاید مذهبی، در تبلیغات خویش، خود را دلسوز اسلام و قرآن جا زد! برای نمونه، در یکی از انتباه‌نامه‌های خود که امضای «حافظ رنجبران ایران - دک - ت» در پایین آن بود، نوشت: «از روزی که مقابر شریف اجداد ما مسلمانان که خاک آن را با اشک چشم گل کرده و به سوز دل آلوده‌ایم، محل اضطبل و پایمال اسبان قشون روس شود، حذر کنید!» نیز: «آن وقت که مساجد ما تبدیل به کلیسا شود، طبع قرآن محدود و رواج کتب منسوخه زیاد شود. یکی از بزرگان و عقلای اروپا می‌گوید اگر بخواهید اسلام پایمال و مسلمانان ذلیل شوند، نسخ قرآن کنید. تا قرآنشان در کار است به بقای آنها امیدواری می‌رود. پس بیایید نگذارید قرآنمان از دست برود. نگذارید استقلالمان، دینمان، مملکتمان، وطنمان، ناموسمان از دست برود...». نمونه دیگر این سیاست، رساله اصول دمکراسی نوشته «یک نفر دمکرات» است که در تشریح و اثبات مرامنامه فرقه دمکرات ایران نوشته شده و قبلاً از آن سخن گفتیم. رساله مزبور «در پی توجیه شرعی مسلک» سوسیالیسم حزب برآمده به اخبار و احادیث تکیه می‌جوید و بالاخره اعلام می‌کند: «اساس مسلک فرقه دمکرات "موافق روح مساوات اسلامی است"». <sup>۲۶</sup> به قول دکتر منصوره اتحادیه: «این ارتباط مذهب با ملیت یکی از مواضع بسیار جالب توجه تئوری حزب دمکرات است که نشان می‌دهد تا چه حد قدرت مذهب را و نقش تاریخی آن را درک می‌کردند و می‌خواستند از آن استفاده کنند».<sup>۲۷</sup>

۱۱۵

### ۲ - ۴. وقتی گروه مرفه، به نفع محرومین شعار می‌دهد

شعار حزب دمکرات (به سنت چپ‌گرایان کشورمان) حمایت از طبقه محروم و رنجبر بود، و آنان خود را «مدافع انحصاری» رنجبران و زحمتکشان شمرده رقبای سیاسی خویش را به هواداری از سرمایه داران و اعیان و اشراف متهم می‌ساختند. و این در حالی بود که اولاً هیچ یک از سران و فعالان شاخص این حزب، از طبقه به اصطلاح محروم و بیچاره نبودند و نوعاً صاحب القاب و امتیازات اجتماعی (همچون صدرالعلماء)

۲۶. فریدون آدمیت، فکر دمکراسی اجتماعی... همان، ص ۱۱۸. برای متن رساله ر.ک، مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب... همان، صص ۵۷، ۳۱. توجیه شرعی اصول دمکراسی در صفحات ۳۲-۳۵ آمده است.

۲۷. ر.ک: منصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت... همان، صص ۲۲۲-۲۲۳؛ حسین آبادیان، بحران مشروطیت در... همان، صص ۲۹۷-۲۹۹.

و احياناً دم و دستگاہ اعيانی بوده و زندگی مرفهی داشتند و حتی در میان لیدرهای آنها، شاهزادگانی چون سلیمان میرزا یافت می‌شد. ثانیاً در بین جناح سیاسی مقابل آن حزب، شخصیتی چون آیت‌الله مدرس قرار داشت که ضرب‌المثل زهد و ساده‌زیستی بود.<sup>۲۸</sup> ثالثاً یکی از اصول مهم برنامه آنها، به اصطلاح، «جدایی قوه روحانی از سیاسی» بود، در حالی که در فراکسیون دمکراتها در مجلس، چندین تن روحانی به چشم می‌خورد و ناطق آنان در اثبات حقانیت اصول دمکرات (مبنی بر دفاع از رنجبران و زحمتکشانشان)، به سیره پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام احتجاج می‌کرد!

این تعارضهای میان شعار و واقعیت، گردانندگان روزنامه مجلس را بر آن داشت که طی مقاله‌ای طنزآمیز خطاب به مدیر روزنامه، با عنوان «دمکراسی یا دماغوزی»<sup>۲۹</sup>، و امضای «یک نفر رنجبر»، دمکراتهای مجلس را آماج انتقاد سازد. از نوشته عین السلطنه برمی‌آید که نویسنده مقاله، آقا شیخ یحیی کاشانی (مشروطه خواه سابقه دار و سردبیر وقت روزنامه مجلس) بوده است.

نخستین انتقاد طنزآمیز کاشانی از دمکراتها، در مورد ناراستی در آمدن شمار ادعایی اعضای دمکرات در مجلس بود. چگونگی آنکه: سلیمان میرزا، لیدر فراکسیون دمکرات در مجلس، در جریان اعلام مرامنامه حزبی و معرفی اعضای فراکسیون دمکرات، چندین بار تعداد آنها را ۲۱ تن شمرده بود، ولی هنگام آرایش صفوف، ۲۰ تن از آب در آمدند! از آن ۲۰ تن نیز، یک نفر (شیخ محمد خیابانی) گفت: چون کتاب لغت، عنوان دمکرات را جمهورخواه معنا کرده و او با جمهوری موافق نیست، دمکرات بودنش منتفی است، و بدین ترتیب تعداد دمکراتها به ۱۹ تن کاهش یافت.

انتقاد دیگر شیخ یحیی کاشانی معطوف به اختلاف شدید اعضای فراکسیون دمکرات بر سر تعریفی شفاف و دقیق از عنوان «دمکرات» بود: «یک نفر از ۱۹ نفر باقی مانده هم، دمکرات را طوری در ضمن دو ساعت نطق شرح داد که سایر دمکراتها گفتند خیر، این طور نیست. او گفت: خیر، این طور است. او گفت شما نمی‌فهمید، آنها گفتند تو نمی‌فهمی. آخر پروگرام خود را در مجلس باز کردند و تازه بنده فهمیدم که هر دو خوب می‌فهمند و فقط ما رعیت‌های بدبخت هیچ نمی‌فهمیم. باقی ماند ۱۸ نفر».

در توضیح و تکمیل سخن کاشانی باید افزود که دمکراتها، به دلیل منش و روش

۲۸. برای زهد و ساده‌زیستی مدرس ر.ک: شرح جالب عبدالله مستوفی در: شرح زندگانی من... همان، ج ۳، صص ۴۶۳-۴۶۵. ۲۹. عوام فریبی.

تندروانه و غیراسلامی‌شان، در قیاس با حزب رقیب (اعتدال)، اساساً گروهی اندک‌شمار و فاقد پایگاه وسیع مردمی بودند، و این برای حزبی که مدّعی انحصاری دفاع از حقوق ملت بود ضعف بزرگی محسوب می‌شد که رقیب در تبلیغات سیاسی خود از آن بر ضدّ دمکراتها سود می‌جست. تأخیر و تعلل سران حزب در انتشار مفاد برنامه حزبی و بزرگنمایی آنان در تعداد نفرات حزب در مجلس، از جمله شگردهایی بود که حزب یادشده برای پوشاندن ضعفهای مزبور به کار می‌بست و طبعاً به مرور بی‌بنیادی آن آشکار می‌شد.

شاید یکی از علل مهمّ مخالفت شدید جناح تندرو با ناصرالملک (نایب السلطنه احمد شاه)، به رغم حمایت اولیه خود از وی، همین بود که ناصرالملک با طرح مسئله لزوم تقسیم بندی وکلای مجلس به دو گروه اقلیت و اکثریت، ارائه مرامنامه حزبی از سوی هر یک از آنان، و تشکیل کابینه طبق نظر اکثریت، عملاً سبب شد که قلّت چشمگیر نمایندگان دمکرات در مجلس (که به قول یحیی دولت آبادی: با وجود اقلیت، «کسار اکثریت» را می‌کرد<sup>۳۰</sup>) بر ملا شده و دست آنها رو گردد. به نوشته یکی از پژوهشگران: ناصرالملک از مخالفان دمکراتها بود و «در نتیجه این ابتکار (تعیین اکثریت و اقلیت مجلس) یکی از اهداف او که در انزوا قرار دادن دمکراتها بود عملی شد».<sup>۳۱</sup> یک شاهد عینی مطلع نیز معتقد است که ناصرالملک با طرح اقلیت و اکثریت در پارلمان، راه را بر برافکنده شدن نقابها و روشن شدن دستها گشود. به گفته او: «ناصرالملک درست توجه کرده بود. دمکراتها در مجلس [دوم] به بیست نفر نمی‌رسیدند و در جامعه هیچ هواخواه نداشتند. البته یک پارتنی بیست نفری که در خارج از مجلس هم پشتیبانی نداشته باشد، هیچ وقت نمی‌تواند یک عده صد نفری را مرعوب کند؛ ولی رؤسای آنها با نگاهداری وضع انقلابی و هو و جنجال و راه انداختن سر و صدا، می‌توانستند در هر مورد یکی دو سه نفر و شاید گاهی زیادتر هم از خودشان در میان وزرا داشته باشند. این رویه، گذشته از اینکه کابینه را یکنواخت از کار در نمی‌آورد و اختلاف عقیده و سلیقه در افراد هیئت وزرا تشتت رأی ایجاد می‌کرد، مسئولیت حزبی را هم لوٹ می‌نمود...»<sup>۳۲</sup>

این نکته را اسناد درون گروهی حزب نیز تأیید می‌کند. طبق گزارش یکی از افسراد

۳۰. یحیی دولت‌آبادی. حیات یحیی. تهران، عطار و فردوسی، ۱۳۶۱. ج ۳، ص ۱۴۱.

۳۱. رامین یلفانی. زندگانی سیاسی ناصرالملک. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۶. ص ۲۰۸.

۳۲. عبدالله منوفی. شرح زندگانی من... همان، ج ۲، ص ۳۱۸.

حزبی: قرار بود جمعه ۱۷ شوال ۱۳۲۸ جلسه عمومی حزب دمکرات در تهران (با شرکت تمامی اعضای حزب، اعم از وکلای دمکرات در مجلس و دیگران) به طور یکجا برگزار شود و اعضای کمیته مرکزی انتخاب گردند. مقدمات این کار نیز صورت گرفت؛ اما در روز یادشده، سلیمان میرزا (لیدر حزب در مجلس) نکته‌ای را مطرح کرد که پس از بحث و گفت‌وگو، مورد قبول دیگر سران حزب قرار گرفت. وی گفت: با برگزاری این تجمع، تعداد اعضای حزب دمکرات لو خواهد رفت و چنانچه مردم بدانند که تعداد ما اندک است، «اهمیت» پیشین حزب از بین رفته و «به کلی از حیثیت خود کاسته، سهل است از مجلس [شورا] هم بیرونمان می‌کنند... پس خوب است که جلسه امروزی را با یک فرمالیته مخصوصی که ندانند جمعیت ما همین قدر است، بگذرانیم». نگرانی سلیمان میرزا دغدغه‌ای منطقی بود که نمی‌شد از آن گذشت. این بود که گردانندگان حزب ناگزیر شدند سریعاً در اسناد حزبی (راپورتها و پروگرام انعقاد جلسات حزب) دست برده آنها را تغییر داده و به اعضا اعلام کنند: در تهران نه یک شعبه بلکه پنج شعبه حزبی وجود دارد که هر یک جداگانه تشکیل جلسه داده و انتخابات حزبی را به گونه‌ای مشابه برگزار خواهند کرد و اعضای نهایی کمیته از میان انتخاب‌شدگان شعبات مزبور برگزیده می‌شوند! رأی‌گیری نیز، چون «مملکت رو به ارتجاع است»، مخفی است تا معلوم نشود اعضای کمیته چه کسانی هستند.<sup>۳۳</sup>

طبق راپرت فوق، تعداد اعضای حزب در تهران، چیزی حدود ۱۸۰ نفر بوده است! انتقاد سوم کاشانی، متوجه حضور چندین روحانی صاحب‌نام در فراکسیون دمکرات بود که یکی از اصول مسلک حزبی را تفکیک روحانیت از سیاست اعلام کرده بود:

یک نفر از ۱۸ نفر هم سید جلیل‌القدری بود؛ برخاست و گفت: برای خوشبو شدن دهان و زینت مجلس (من به خیالم پشت سرش خواهدگفت خدا پدر و مادرش را بیا مرزد که صلوات بلند بفرستد بعد معلوم شد خیر، می‌خواهد... [بگوید]) هرکس با دست غذا نخورد و لباس خشن نپوشد و خر برهنه سوار نشود و روی زمین نخالی ننشیند، از من نیست. بعد هم فرمودند که من از اول مستمری قبول نکردم و بر ضد امتیاز هم هستم.

آقای مدیر، مراد سید محترم این بود که مسلک دمکرات را... [با دیانت اسلام]

۳۳. ر.ک: نامه حسین پرویز، مورخ ۱۸ شوال ۱۳۲۸ق. به تقی‌زاده (اوراق تازه‌باب مشروطیت... همان، صص ۳۲۶-۳۲۲)

موافق کند و واقعاً چه خوب مسلکی بوده است مسلک انبیاء و اولیاء. من در همانجا صورت مسلک آقا را که دمکراسی بود یادداشت کردم و این است که ذیلاً برای شما فرستادم؛ ولی عجالتاً چون قوه روحانی از سیاسی به کلی جدا نشده و کار یک قدری مشکل است [!] همان یادداشت مسلکی آقا را می فرستم.

ماده اول - با دست غذا خوردن (مگر در آش و دوغ و شربت) تا وقتی که استعمال کارد و چنگال را یاد نگرفته اند که آن وقت دیگر حدیث النّظافة من الایمان را سند خواهند آورد.

ماده دوم - خنجر برهنه سوار شدن (مگر وقت آمدن به مجلس خصوصاً راههایی که از یکصد و پنجاه قدم متجاوز باشد عموماً که در شبکه سوار می شوند).

ماده سوم - روی زمین خالی نشستن مگر در خانه شخصی خودشان که قالی و قالیچه و مبیل از ضروریات زندگی است.

ماده چهارم - قبول مستعمری نکردن مگر ماهی یکصد تومان مجلس که هر وقت ارباب کیخسرو دو قران برای ده دقیقه دیرآمدگی کسر بگذارد، در مجلس علنی اعتراض آن نیم ساعت از وقت مجلس را خواهد گرفت.

ماده پنجم - ضد امتیاز هستند مگر در لقب صدرالعلمایی<sup>۳۴</sup> که واقعاً به ایشان برآورده است.

ماده ششم - خشن پوشیدن مگر در عباهای نانبی و کوبایی که وقت مخصوص دارد. آقای مدیر، این بود شرح مسلک دمکراسی آقای صدرالعلما. اما در اینجا یک چیزی برای من مشکل شده است و آن این است که آقای آفاسید حسن مدرس که تقریباً روی زمین خالی می نشیند و خشن هم می پوشد و گویا با یک دو چرخه چوبی هم تا طهران مسافرت کرده و تحقیقاً لقب صدرالعلمایی هم ندارد و موجب مجلس را هم یک دینار قبول نکرده، چرا دمکرات نشده اند و دست چپ هم نداشته اند.

این مسئله را می خواهم برای بنده شرح بدهید و دیگر آنکه یک نفر فکلی همان وقت در مجلس پیش من نشسته بود گفت: این مسلک دماغوژی است نه دمکراسی. خواهش می کنم معنی دماغوژی را هم به من حالی کنید که چشم و گوش بسته به ده برنگردم. یک نفر رنجبر<sup>۳۵</sup>

۳۴. تعریض به سید یعقوب صدرالعلما، نماینده خراسان و عضو فراکسیون دمکرات در مجلس دوم، که اظهارات فوق نیز توسط وی ادا شده بود.

۳۵. نقل از: روزنامه خاطرات عین السلطنه، همان، ج ۵، صص ۳۳۵۱-۳۳۵۲.

#### ۴-۴. تقلب در انتخابات مجلس دوم

مجلس دوم در تاریخ دوم ذی‌قعدة ۱۳۲۷ ق شروع به کار کرد و روز سوم محرم ۱۳۳۰ در پی ماجراهای تلخ و غم‌انگیزی که شرح آن در تواریخ مشروطه آمده،<sup>۳۶</sup> تعطیل شد. دمکراتها، که در مجلس دوم حضوری فعال و مؤثر داشتند، از سوی مخالفانشان، به تقلب در انتخابات مجلس متهم شده‌اند و متأسفانه گواهی شاهدان مطلع و امین نیز بر صحت این اتهام (دست کم در انتخابات مربوط به آذربایجان) مهر تأیید می‌زند، چندانکه که باید آن را نقطه ضعفی بزرگ در پرونده سیاسی حزب دمکرات به حساب آورد.

سید حسن تقی‌زاده، سید محمد رضا مساوات، محمدصادق علی‌زاده، سید جلیل اردبیلی، محمد نجات، اسماعیل نوبری، احمد قزوینی، منتصرالسلطان و محمدعلی تربیت، اعضای فراکسیون دمکرات در مجلس دوم می‌باشند که عنوان نمایندگی آذربایجان را دارند.<sup>۳۷</sup> ثقة‌الاسلام تبریزی، که پیش از این از مقام و موقف والای وی در مشروطه سخن گفتیم، در نامه به برادرانش در عتبات، مورخ ۱۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ قمری، ضمن گزارش نفوذ و فعالیت خطرناک روسها در تبریز، راجع به دسیسه و تقلب دمکراتها در انتخابات مجلس دوم چنین می‌نویسد:<sup>۳۸</sup>

کار وکلای آذربایجان هم زار است. اشخاصی که انتخاب شده‌اند اولاً با دسیسه و تقلب بوده و ثانیاً در کمال بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی و بی‌علمی تشریف دارند. آن رفیق معهود صاحب ورقه<sup>۳۹</sup> ابدأ حق عضویت انجمن که تحصیل کرده بود نداشت؛ زیرا که دارای شرایط انتخاب نبود؛ نه ملک داشت، نه مالیات بده بود؛ ولی با نیتی و قصدی، اول او را داخل انجمن کردند و اسم گذاشتند که حیاط ملکی به او بخشیده‌اند و حال آنکه بالمره دروغ بود. بعد اعضاء، یک نفر مُعین [کمک] کمیته ترتیب داده اسم پاره [ای] اشخاص را به مردم نویسانیدند که از جمله، مدیر مساوات و مدیر نجات و شیخ رضا دهخوارقانی و امثال او بود که دو نفر اولی معروفیت

۳۶. مقصود، اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسها به ایران است که مصائب سختی را بر مردم کشورمان تحمیل کرد و در ایجاد آن وضعیت، خامی و تندروی دمکراتها تأثیر بسیاری داشت. در این باره، رک: بحث ما در کتاب شیخ ابراهیم زنجانی؛ زمان، زندگی، خاطرات، فصل مربوط به اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسها.

۳۷. زانت افاری، همان، ص ۳۴۳.

۳۸. نصرت‌الله فتحی، همان، صص ۴۹۹-۵۰۰.

۳۹. نصرت‌الله فتحی که نامه فوق را منتشر کرده، مراد از رفیق معهود را «تقی‌زاده» می‌داند.





تعدادی از نمایندگان دوره دوم مجلس شورای ملی؛  
محمدتقی بهار، اسدالله شمس ملک‌آرا، موثق‌الدوله، حسین پیرنیا، محمدصادق طباطبائی، حسن مشار، نظام‌الدین حکمت [۲۹۲-۲۹۴]

محلّی ندارند، ثانیاً ابداً خبر ویت و بصیرت از وضع آذربایجان ندارند. بالجمله، سعی کردند که پارتی خود را محکم نمایند. در دورهٔ ثانیهٔ انتخاب، تقلبات کردند تا قرعه به اسم هواخواهان و همیاران خودشان برآمد...

وی در ادامه، به بیان اشکالات قانونی روند انتخابات یاد شده پرداخته می‌گوید:

عقیدهٔ جمعی بر این است، و هو الحق، که انتخاب اعضاء برای دار الشورا مادّاً غلط شده. گذشته از این معنی، به علت اینکه انتخاب را باید انجمن بکند (اگر تأسیس شده) و الا در تحت نظارت حکومت و معارف شهر باید انتخاب شود. اعضاء انجمن فقط هفت نفر بودند، باقی استعفا کرده بودند. هفتمین همان مولانا<sup>۴۰</sup> بود که از اصل، عضویت قانونی نداشت، و انتخاب وکلا در تحت نظارت همچو انجمن غیر قانونی شده. اعضاء انجمن ۱۲ نفر بودند، چهار نفر استعفا کرده بودند، مانده بود هشت نفر، و قانون بر این است که اگر دو ثلث اعضاء حاضر یا موجود نباشد انجمن رسمیت نخواهد داشت. یک نفر نیز حالش آن بود که گفتیم، مانند هفت نفر، «قلم نیشد قانونیاً»!

حال آن شخص سید<sup>۴۱</sup> که همهٔ این پارتیها دور سر او می‌گردید معلوم است که از انقلابیون [= آشوبگران] سخت و در تهران شیوه‌ها زد. اما امروزها از آن هوا افتاده و رنگ معتبری ندارد...

شما را به خدا سهر بزرگ آقایان تهران، خاصه همان شخص، را ملاحظه نمایید که شاه مخلوع [محمد علی شاه] را عوض اینکه یا در ایران حبس نمایند یا به ممالک دوردست و کوچک آزادی طلب نفی بلد نمایند، به دامن دولت روس انداخته و به خاک او فرستاده و تحویل او کردند. از آن آقا بپرسید که آیا این کار خیانت و جهالت است یا آنچه او فرض کرده تهمت می‌زنند؟!<sup>۴۲</sup>

۴۰. مقصود، ناصر حضرت است. (نصرت الله فتحی)

۴۱. ظاهراً مقصود تقی زاده است. مؤید این مطلب آنکه، در نامهٔ دیگر به عتبات، که در همان ایام نوشته، خاطر نشان می‌سازد: «البته وقایع راجعه به تهران را شنیده‌اید. جناب آقای تقی زاده که مردم، خود را فدایی او کرده بودند، حالا در تهران و تبریز به ضد او شوریده‌اند و او را طرفدار انگلیس می‌دانند، و الظاهر کذا، چنانکه از سابق هم اشاره به شما شده بود، مسئلهٔ سفید مهر و سایر مطالب زیاد است...» (نصرت الله فتحی، همان، ص ۵۰۷).

۴۲. نیز رک: نامه‌های تبریز از فقه الاسلام به مستشار الدوله (در روزگار مشروطیت). به کوشش ایرج افشار. تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۷۸. صص ۳۶۰، ۳۶۱ (نامهٔ مورخ ۸ رجب ۱۳۲۷ ق)، صص ۳۶۴، ۳۶۵ (۲۲ رجب)، ص ۳۶۷ (۹ شعبان).

چنانکه می‌بینیم، یکی از ایرادهای جدی ثقة‌الاسلام به انتخاب سید محمدرضا مساوات (شیرازی) و میرزا محمد نجات (خراسانی) از آذربایجان، اولاً عدم «معروفیت محلی» آن دو در بین مردم رأی‌دهنده و ثانیاً فقدان «خبرویت و بصیرت» ایشان از اوضاع منطقه‌ای است که به عنوان نماینده اهالی آن، بر کرسی مجلس تکیه زده‌اند. جالب این است که همین ایراد عیناً در مورد ابراهیم زنجانی (عضو مهم فراکسیون دمکرات در مجلس دوم) نیز جاری است؛ چه، وی به عنوان وکیل ولایات ثلاث (ملایر، تویسرکان و نهاوند)<sup>۴۳</sup> بر کرسی نمایندگی تکیه زد، و این در حالی بود که او بزرگ شده زنجان و ساکن تهران بود و میان وی و اهالی ولایات ثلاث، تا آن زمان هیچ‌گونه آشنایی و ارتباطی وجود نداشت. در واقع، اعمال نفوذ دوستان و هم‌مسلمانان وی در پایتخت بود که نمایندگی مجلس را برایش رقم زده بود.<sup>۴۴</sup>

#### ۵-۴. تخریب بنیادها

##### ۱-۵-۴. ترور شخص و شخصیت، ویژگی بارز دمکراتها

برخی از پژوهشگران، حزب دمکرات را «بانیان اصلی بحران سیاسی» و «نماینده افراطی‌ترین جناحهای دوره دوم مشروطه» می‌شمارند که «ریشه در انجمنهای دوره نخست مشروطه داشت».<sup>۴۵</sup> به گفته ایشان:

حزب دمکرات حزبی بود در ظاهر طرفدار اصول پارلمانی اروپا. گردانندگان حزب طابق التعل بالنعلم از مرامنامه‌های احزاب لیبرال تبعیت می‌کردند که مهم‌ترین وجه آن تأکید بر جدایی حوزه‌های دین و سیاست از یکدیگر بود و البته اینان نه تنها به مبانی اصولی لیبرالیسم باور نداشتند، بلکه در پیشبرد اهداف خود به روشهای آنارشئیستهای روسی متوسل می‌شدند که مهم‌ترین آن ترور بود. از سوی دیگر معجونی از دیدگاههای رهبران سوسیال دمکراسی اروپا، یعنی کائوتسکی و

۴۳. رک. فهرست اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا دوره ۲۴ قانونگذاری... تهران، چاپخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۵۶. ص ۱۸؛ «فهرست اسامی و مشخصات نمایندگان ۲۴ دوره مجلس شورای ملی»، دفتر انتخابات وزارت کشور، نشریه شماره ۵، زمستان ۶۸، صص ۷۵ و ۴۵۱؛ حسن تقی‌زاده، مختصر تاریخ مجلس ملی ایران، از سلسله انتشارات اداره روزنامه کاوه، ش ۵، برلین ۱۳۳۷ق، ص ۵۲؛ کریم نیرومند، سخنوران و خطاطان زنجان، زنجان، ستاره، ۱۳۴۶. ص ۱۲.

۴۴. در این باره در کتاب شیخ ابراهیم زنجانی؛ زمان، زندگی، خطرات، به تفصیل سخن گفته‌ایم.

۴۵. حسین آبادیان، بحران مشروطیت در... همان، صص ۲۴۱ و ۲۹۴.

برنشتاین، در دیدگاههای آنان دیده می‌شد، که از سوی سوسیال دمکراتهای سابق ارمنی ترویج می‌گردید. بالاتر اینکه برخی از اینان، برای پیشبرد اهداف خود حتی از تاریخ اسلام و فقه و اصول نیز استفاده می‌کردند. دیدگاههای دمکراتها، با این حساب، آش شله قلمکاری بود که در آن کاریکاتوری از سوسیال دمکراسی آلمانی، لیبرالیسم انگلیسی، آنارشیزم روسی و میانی مذهبی دیده می‌شد. این مهم‌ترین بحران نظری در مشروطه ایران بود که در عمل به بحرانهای اجتماعی منجر شد.<sup>۴۶</sup>

اطلاق عنوان «انقلابیون» (به معنی آشوبگران و غوغاسالاران) در مشروطه دوم بر گروه تقی‌زاده (حزب دمکرات)، و متقابلاً انتخاب عنوان «اعتدالیون» برای حزب رقیب آنان (که اکثریت رجال مشروطه را در خود جای داده بود) به خوبی نشان می‌دهد که از دیدگاه بسیاری از مشروطه‌خواهان نیز، باند تقی‌زاده و یاران وی عناصری افراطی و آشوبگر قلمداد می‌شدند. دکتر آدمیت تصریح می‌کند که:

فرقه دمکرات آداب «پارلمانتاریسم» را کاملاً رعایت نمی‌کرد. اگر جانب اصول پارلمانی را نگاه می‌داشت، نمی‌بایستی علیه حکومت حزب اکثریت به کار شکنی برآید و بحران پی در پی سیاسی به وجود آورد. دیگر اینکه «اگر پایش می‌افتاد از روش «ترور» هم روگردان نبود؛ آن هم نه در جهت ترور انقلابی و برانداختن دشمنان حکومت ملی مشروطه، بلکه به منظور نابود کردن عناصر حزب مخالف و در جهت تمایلات فردی». <sup>۴۷</sup> همچون ترور آیت‌الله بهبهانی که «مسئولیت مستقیم حیدرخان [عمواوغلی] و تقی‌زاده در آن... مسلم است» <sup>۴۸</sup> و هیچ «منطق موّجهی نداشت. هر کاستی [ای] که در کار بهبهانی بود، به هر صورت، به نهضت مشروطیت خدمت کرده بود. محرکان این جنایت سیاسی نمی‌توانند دعوی تقوای اخلاقی و سیاسی کنند. <sup>۴۹</sup>

نیز می‌نویسد:

بر سیاست فرقه دمکرات در مجلس [دوم] انتقاد اصولی وارد است. به جای اینکه موضع حزب اقلیت را بگیرد و به مبارزه صحیح پارلمانی برآید خود از عوامل تزلزل سیاسی و سقوط پی در پی دولتها بود. اساساً از کاستیهای عمده مشروطیت ایران همین بود که حکومت حقیقی حزبی بنیان نیافت و پیشروان فرقه‌ها و گروههای پارلمانی در مقام رفع آن نقص برنیامدند... از کژیهای آن وضع پارلمانی

۴۶. همان، ص ۲۹۵. ۴۷. فریدون آدمیت، فکر دمکراسی اجتماعی...، همان، ص ۱۳۹.

۴۸. همان، ص ۱۴۷. ۴۹. همان، ص ۱۵۱.



چند تن از نمایندگان مجلس شورای ملی: ردیف اول: هاشم میرزا افسر، محمدرضا مساوات، سید حسن مدرس، حسین پیرنیا [۶۲۵-۵۸]

این بود که کار همه آن فرقه‌ها و گروه‌ها به ائتلاف، بلکه بیشتر به بست و بند سیاسی می‌گذشت. آن ائتلاف‌های بی‌ثبات و بند و بست‌های ناصولی، پایه دولت‌ها را سست می‌گردانید و هیئت‌های دولت را در معرض تغییر بی‌در پی قرار می‌داد؛ و گاه بحران سیاسی بروز می‌کرد. فرقه دمکرات در جهت قدرت طلبی بدین دل خوش داشت که اولاً دستگاه نظمی را زیر نفوذ خود بگیرد؛ ثانیاً در هر هیئت دولتی که تشکیل می‌گردید یکی دو تن، به حمایت آن، به وزارت برسند. همچون حسن وثوق‌الدوله که نخستین بار به پشتیبانی فرقه دمکرات به وزارت نشست. چگونه ممکن است وثوق‌الدوله نامزد وزارت حزبی با مسلک سوسیال دمکراسی باشد، مطلبی است غریب. فعالیت فرقه دمکرات در مجلس، کمتر اصولی بود و بیشتر بی‌قاعد. شیوه صحیحی در پیش نگرفت.<sup>۵۰</sup>

مهدی ملک‌زاده، همکار دمکراتها، اعتراف می‌کند که: «نمایندگان دمکراتها در مجلس و روزنامه ارگان حزب، چنانچه شیوه حزبی که در اقلیت است [می‌باشد]، به حمله و انتقاد از مخالفین دستگاه دولت پرداخته بودند و برای جلب توجه عامه و به دست آوردن طرفدار، از عوامفریبی و دماغ‌گوزی و تهمت فروگذار نمی‌کردند. چنانچه اعتدالیون شهرت داده بودند که دمکراتها یک کمیسیون مخصوصی به نام کمیسیون اتهام تشکیل داده و کار این کمیسیون جعل و انتشار مطالب عوام‌پسند و دور از حقیقت می‌باشد».<sup>۵۱</sup> محمدتقی بهار نیز، که خود در آن زمان جزو دمکراتهای مشهود بوده، می‌نویسد: دمکراتها «مخالفان خود را به نام محافظه‌کار و ارتجاعی و آخوند و سرمایه‌دار و اشراف و اعیان به باد انتقاد» می‌گرفتند. از نظر بهار: «معنای لفظ ارتجاعی» در آن ایام چنین بود: «کسانی که با انفکاک قوه سیاسی از روحانی موافقت ندارند، سرمایه‌دار و اعیان‌مآب‌اند، به اعتدال و تکامل [تدریجی] میل دارند، از تندروی جراید و حمله به دولت و رجال دولت بدشان می‌آید و از مآلها زیاد طرفداری می‌کنند».<sup>۵۲</sup>

تأیید گفتار این دو را می‌توان در رنجامه شیخ عبدالله مازندرانی به بادامچی (عضو انجمن ایالتی آذربایجان) بازیافت. مازندرانی در نامه خود، ضمن افشای عملیات سوء گروه دمکرات، به فعالیت‌های آنان در ایران و عراق بر ضد مراجع مشروطه‌خواه نجف اشاره کرده می‌نویسد:

۵۰. همان، صص ۱۴۲-۱۴۳. ۵۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت... همان، ج ۶، ص ۱۳۳۲. ۵۲. محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجاریه). تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ج ۲، صص ۱۲-۱۳.

از مرکز این گروه در تهران «به شعبه‌ای که در نجف و غیره دارند» دستور داده شده «که نفوذ ما دو نفر» یعنی آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی «تا حالا که استبداد در مقابل بود نافع، و از این به بعد مضر است؛ باید در سلب این نفوذ بکوشند... این گونه اشخاص، طریق سلب نفوذ را به نشر اکاذیب دانسته چه کاغذپرانها به اطراف کردند و در جراید درج کردند و ظاهراً این شعبه در همه جا مشغول است... تمام نسبتهایی که علیه ما شیوع یافته و شما در نامه تان به آن اشاره کرده‌اید نظیر ارتباط ما با کنسول روسیه در بغداد و... همه از فروع این اصل، و نشر این اکاذیب به دستور العمل مرکز و برای این مقصد است و امثال جناب عالی هم که بیخبر و نمی‌دانید زیر کاسه چه نیم کاسه [ای] است تلقی به قبول می‌فرمایید. یکی هم نیست که بپرسد که چگونه اعتماد به این نوکشیده‌ها از اعتماد بر خود ماها بیشتر شده؟!..... اخیراً نیز مکاتیبی، به غیر اسباب عادی، به دست آمده که بر جانمان هم خائف، و چه ابتلاها داریم...»<sup>۵۳</sup>

بدین نمط، می‌توان به سخنان مدرس در مجلس سوم (یکم ربیع‌الاول ۱۳۳۳ قمری) استناد کرد که به مناسبت دفاع از اعتبارنامه حاجی آقا شیرازی، تبلیغات سوء دمکراتها و طیف همسوی آنها بر ضد روحانیت را فاش ساخته است. آیت‌الله حاجی آقا شیرازی وکیل مبرز شیراز در مجلس دوم بود که در انتخابات مجلس سوم از سوی مردم تهران نامزد شد و رأی زیادی آورد؛ اما اعتبارنامه وی، با جنجال و مخالفت دمکراتها، در مجلس رد شد؛ زیرا وی از مخالفان سرسخت و استوار دمکراتها بود و بی‌پروا و با منطقی محکم از اعمال آنان انتقاد می‌کرد. تاریخ دو ساله ایران، اثری است که وی در شرح حوادث منتهی به اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسها نوشته و مواضع دمکراتها را به نقد کشیده است.

شهید مدرس هنگام طرح اعتبارنامه شیرازی، دردمندان اظهار داشت: بنده لازم می‌دانم که عرض کنم در وقت انتخابات، اغلب قوای این شهر بر ضد انتخابات من و حاج آقا [ای شیرازی] و حاج امام جمعه [خویی] بود و به جهت آن مساعی جمیله هم صرف و پولها خرج شد، ولی موفق نگشتند. حاج آقا هم خوب بود این حزبهای زهر ماری که در این مملکت تشکیل شده، او هم [عضو] یکی از حزبه بود. این همه که می‌گویند حاج آقا پول خرج کرده، نمی‌دانم این پولها را از

۵۳. برای رنجامه مزبور رک، جبل‌المنین، ش ۱۵، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ق؛ اوراق تازه‌باب مشروطیت... همان، صص ۲۰۸-۲۱۲.

کجا آورده بود؛ چراگیر ما نیامد؟!...<sup>۵۴</sup>

رفتار زشت حزب را نیز در تبریز، با مرحوم ثقة‌الاسلام، پیش از این دیدیم و دیگر به تکرار آن نمی‌پردازیم.

گفتنی است که حزب دمکرات، در محیط آن روز ایران، علاوه بر دین‌گریزی و غربزدگی، به خشونت و ترور شناخته می‌شد و همه گروه‌ها و احزاب سیاسی رقیب، به یکسان آماج تهدید آن حزب قرار داشتند. ادیب‌الممالک فراهانی در فروردین ۱۳۲۹ قمری (که گویا جان رهبر حزب محبوب خود، اتفاق و ترقی را از سوی تروریست‌های دمکرات به شدت در معرض خطر می‌دید) قصیده‌ای در افشای ماهیت دمکرات‌ها سرود که در دیوان وی به چاپ رسیده است:

... اینک دموکرات پی انقلاب <sup>۵۵</sup> مُلک	تهدید کرده کُرد و کُرد و تُرک و تات را
مشتی مَنات <sup>۵۶</sup> داده به یک جوقه مرد لات	تا نو کند پرستش لات و منات را
لات از پسی منات، بُتان را برد نماز	تا جدید کرده بستکده سو منات را
یونان، به رغم عامه و اشراف، ساختند	دیـمـوکـرات واریسـتـوکـرات را
ما راه (اتفاق و ترقی) سپرده‌ایم	مبعوث کرده‌ایم در این ره دُعات را
خصم ترور و دشمن دیموکراسی‌ایم	در گوشمان مخوانید این تُرُها را!
در کام ما حدیث تروریست روز و شب	بلع اُجاج ساخته عَذب فُرات را
که بمب سایه بر سر همسایه گسترد	گسسه فسوز را فکند نظر التفات را
این زندک عیار گمانش که مردمان	نوشیده بنگ و بیخبرند این نکات را!
حامی شود به رنجبران، لیک در نهان	قربان خویش کرده اُوف و مَنات <sup>۵۷</sup> را...
غافل که بخردان جهان با هزار چشم	نظارگی شوند جمیع الجهات را...

۱۲۸

۵۴ محمد ترکمان. مدرس در پنج دوره تقبینه. تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷. ج ۱، ص ۷۸. مدرس و امام جمعه خوبی در انتخابات مجلس چهارم نیز حامی شیرازی بودند (گزارشهای مخفی پلیس، به کوشش ایرج افشار، ص ۴۸، راپرت مورخ ۷ حمل «فروردین» ۱۳۳۷ ق). بنا به گزارش پلیس مخفی، مورخ ۸ حمل ۱۳۳۷: «چند نفر از پارتیهای حاج آقای شیرازی که در انتخاب مشارالیه جدیت دارند صحبت می‌کردند از طرف دولت غیر مستقیم به اداره نظمی و حکومت طهران تعلیمات داده شده است از انتخاب شدن حاج آقا جلوگیری نمایند و اظهار می‌داشتند چون تهدید و تطمیع او در انتخاب ثابت نشده مخصوصاً ایشان را باید انتخاب کرد» (همان، صص ۵۰-۵۱).

۵۵ انقلاب، در عُرف آن روزگار، معنایی معادل «آشوب و اغتشاش کوره» داشت.

۵۶ واحد پول روسی. ۵۷ هزاران و صدها.



خون کسان مَزَنَد، چو زنگی شراب را  
تنها نه طالباند که گیتی به هم خورد  
ای خواجه ترورگر، اگر اهل غیرتی  
بستان ز روس شکی و تغلیس و گنجه را  
ایران به خساک خود نپذیرد ترور را  
کشیتید پیشوا و گرامی وزیر ما  
اینک به خون خواجه ما قصد کرده‌اید  
زان پیشتر که در شط رنج افندی ای ترور

مال کسان خورند، چو هندو نبات را...  
بل طامع اندر یختن از هم کُرات را...  
در خاک خود پدید کن این معجزات را  
بگشا حصون هند و حصار هرات را...  
آتش ز خویش دور کند کربنات را  
کردید آشکار و عیان خُبث ذات را  
شایسته دیده‌اید همه سسینات را  
بزدا ز سینه نقشه این شاه مات را ۵۸

## ۲-۵-۴. نقش حزب در اعدام نوری و بهبهانی، و خلع سلاح ستارخان

اعدام شیخ فضل الله نوری و ترور سید عبدالله بهبهانی (که انزوا و خانه نشینی جبری سید محمد طباطبایی را در پی داشت) دو فاجعه بزرگ عصر مشروطه است که تاریخ در کارنامه حزب دمکرات ثبت کرده است.

در مورد نقش سران حزب دمکرات در قتل شیخ فضل الله و نیز سید عبدالله بهبهانی، سخن دکتر منصوره اتحادیه قابل ذکر است که می‌نویسد: «به احتمال بسیار، اعدام شیخ [فضل الله] به اشاره اجتماعین عامیون (حزب دمکرات) صورت گرفت. رئیس دادگاه، شیخ ابراهیم زنجانی، و عده‌ای از اعضای دادگاه، عضو آن حزب بودند. اگر شیخ زنده می‌ماند و به دخالت در امور ادامه می‌داد موضع آن حزب را که سعی داشت غیرانقلابی و اسلامی جلوه کند به خطر می‌انداخت».<sup>۵۹</sup> نیز: «... می‌توانیم چنین استنباط کنیم که قتل سید عبدالله بهبهانی و اعدام شیخ فضل الله نوری، هر دو، از اجزای یک جریان واحد بود که توسط جناح تندرو حزب دمکرات که می‌خواست جلو هرگونه دخالت روحانیون را در مجلس و سیاست بگیرد، رهبری می‌شد».<sup>۶۰</sup>

تاریخ، به نقش دمکراتها در خلع سلاح ستارخان و یاران وی نیز تصریح دارد. ستارخان و یاران مجاهدش در کشمکشهای مشروطه دوم بین آیت الله بهبهانی و آخوند

۵۸. دیوان کامل ادیب الممالک فراهانی قائم مقامی، همان، صص ۱۰-۱۱.

۵۹. «نخستین دهه انقلاب مشروطه ایران (۱۳۲۴-۱۳۳۴ق)»، مندرج در: مجله ایران نامه، (ویژه مشروطه).

۶۰. منصوره اتحادیه، مجلس و انتخابات...، همان، صص ۲۹۰-۲۹۱. نیز رک: پیدایش و تحول احزاب...، همو،

صص ۲۵۹ و ۲۲۶؛ عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. تهران، امیرکبیر،

۱۳۴۲. صص ۱۵۸-۱۵۹.

خراسانی با گروه تقی زاده و حسینقلی خان نواب (یعنی همان فرقه دمکرات)، جانب علما را گرفتند و حتی دست به ترور برخی از عاملان و آمران قتل بهبهانی گشودند. در نتیجه، حزب دمکرات نیز، همسو با پیرم و سردار اسعد و سفارتخانه‌های روس و انگلیس، به قلع و قمع ستارخان و همراهانش (در پارک اتابک تهران) دست زد:

دمکراتها، چون ستارخان و باقرخان و... را متکی به نیروی مجاهدین می‌دانستند، برای تضعیف آنها کمر قتل مجاهدین را بستند و واقعه پارک را پیش آوردند. سردار اسعد، چون می‌خواست که بختیاری یگانه قوه و قدرت مسلح مملکت باشد، آنچه در قوه داشت برای محو مجاهدین به کار برد. سپهدار چون مجاهدین را خودسر و انقلابی می‌دانست برای اضمحلال آنها کوشید. یفرم رئیس نظمیه، مجاهدین را مخالف نظم عمومی می‌دانست و برای خلع سلاح آن تلاش بسیار کرد. از همه بالاتر روسها بودند که از روز اول تمام قدرت خود را برای محو این قوه ملی به کار بردند و مکرر دولتها را تهدید کردند که اگر اقدام به خلع مجاهدین نشود تهران را به وسیله قشون اشغال خواهند کرد و برای عملی کردن منظور خود قزوین را اشغال و تهران را در مخاطره انداختند.<sup>۶۱</sup>

قاعدتاً دولت مشروطه، بایستی در خلع سلاح مجاهدان، بدون تبعیض عمل کرده همه مجاهدان - چه گروه مرتبط با اعتدالیون: یاران ستارخان و سردار محیی، و چه گروه وابسته به دمکراتها - را به یکسان تحت فشار قرار می‌داد و وادار به خلع سلاح می‌ساخت؛ اما، به گفته دولت آبادی، چنین نشد و دولت وقت، که به دمکراتها متکی بود، بختیارها را که بخشی از مجاهدان مشروطه قلمداد می‌شدند مأمور اجرای حکم نظمیه مبنی بر ستاندن اسلحه از بخش دیگر مجاهدان (گروه ستارخان و...) کرد:

کابینه مستوفی الممالک مشغول کار می‌شود و از مجلس اختیار تام در خلع سلاح مجاهدین می‌گیرد....

کابینه مستوفی... به قدرت بختیاری و به قدرت مجاهدین انقلابی [وابسته به گروه تقی زاده و نواب] و به قدرت پیرم‌خان، که پس از فتوحات آذربایجان مراجعت به تهران نموده ریاست کل نظمیه را دارد، در صدد می‌شود گارد [سردار] محیی را، یعنی قوه مسلح اعتدالیون را، محو نماید. این است که از طرف نظمیه اعلان رسمی می‌شود که مجاهدین باید اسلحه خود را به دولت بفروشند. مسلم است اگر این

۶۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت... همان، ج ۶، ص ۱۳۹۲.

حکم را دربارهٔ عموم مجاهدین یعنی از هر دو طرف نموده بودند بی خونریزی اجرا می‌شد؛ ولی چون نظر به یک طرف است و سوار بختاری که جزو قشون رسمی دولت نیست جزو مأمورین اجرای این حکم محسوب می‌گردد، به عنوان اینکه آنها سوار مطیع‌اند، لهذا مجاهدین سردار محیی و بستگان سردار و سالار ملی [ستارخان و باقرخان] که همه با هم یک دسته شده‌اند فقط طرف این حکم واقع می‌شوند و حریفان این است که اگر باید خلع سلاح شود غیر قشون رسمی دولت همه باید مشمول این حکم باشند، و استثنائاً از روی



آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی [۱۵۷۱-۱۸۱۱ ع]

غرض است.... ۶۲

یرواند آبراهامیان، با اشاره به نقش دمکراتها و بختیارها در روی کار آمدن دولتی که ستارخان و یارانش را خلع سلاح کرد، سخنی درخور تأمل دارد: «انقلاب ایران، بر خلاف انقلابهای دیگر، فرزندان را نخورد اما مانند انقلابهای دیگر، عاقبت بسیاری از آنان را خلع سلاح کرد».<sup>۶۳</sup> سهسالار تنکابنی، یکی از دو فاتح بزرگ تهران و احیاکنندهٔ مشروطه، با اشاره به این ماجرا می‌نویسد: «به قدر سیصد نفر که از مجاهدین و فاتحین و اصناف شهر بودند مقتول و شهید کردند و ملت مسلمان ایران را تا قیام قیامت لکه دار و بدنام کردند، که فاتحین مشروطیت این قسم کشته و شهید و قتل شدند. ستارخان هم زخم گلوله برداشت، اگرچه ناخوش هم بود، پس از اینکه او را در بسترش خوابیده

۶۲. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، همان، ج ۳، صص ۱۳۷-۱۳۸.

۶۳. یرواند آبراهامیان. ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی. ترجمهٔ کاظم فیروزمند و... ج ۵، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱، ص ۹۶.

دیدند یک نفر ارمنی با ششلول یراق به او گلوله زد. سالار ملی را کتک و افری زدند. بامزه بود ورود این دو نفر [از تبریز به تهران] که روز ورودشان طاقهای نصرت برایشان بستند. چه احترامات سلطنتی در حق این دو نفر کردند و حالا به این روز سیاه نشانده‌اند این ملت خوش غیرت...<sup>۶۴</sup>

روزنامه کنکاش، که در آن زمان در گیلان منتشر می‌شد، در شماره نهم (مورخ ۱۰ ذیحجه ۱۳۲۸ قمری) تحت عنوان «حق‌گویی یا مکتوب یکی از دانشمندان»، پاسخهای یک ادیب تهرانی به سؤالات سیاسی روزنامه را درج کرد. از پاسخ مزبور برمی‌آید که دمکراتها و همفکران آنها، ستارخان و یاران وی را در مناجرای پارک، «خائنین وطن» می‌شمردند! ادیب یادشده (در تعریض به دمکراتها) می‌نویسد:

اما از خائنین وطن به قول انقلابیونها، تجدیدپرورها و دمقراتها، سوسیالیستها، حامی رنجبرها، دمکراتها و زحمت کشیده‌ها و واسطه مشروطه‌ها جويا شده بودید یعنی سردار ملی آقا ستارخان و باقرخان.

بدین مهمانی و مهمان نوازی توان صد سال کردن عشق بازی همین قدر عرض می‌کنم این دو مهمان وطن غریب و بیچاره و درمانده با پای شکسته غریب [غریب] به موت در گوشه خانه کرایه کرده نشسته با کمال ذلت زندگانی می‌کنند.

اسب تازی شده مجروح به زیر پالان طوق زرین همه در گردن خر می‌بینم روی ما اهالی قلدردان و مهمان نواز همه چیز درست سفید؛ با این معامله که با این دو مهمان غیر عزیز و زحمت نکشیده رفرمه نشده کردیم. تُف بر حیای ما. اُف بر این اقدامات ما. روی ما را تاریخ ابدالدهر سفید خواهد کرد...!

ادیب تهرانی، چمن سطر آن سوتر، در مورد پیگیری نشدن قاتلان آیت الله سید عبدالله بهبهانی، و گریزانده شدن حیدر عمو اوغلی (عامل مهم ترور بهبهانی) از پایتخت بلکه ارتقاء رتبه یافتن وی از سوی مقامات دولتی ذریبط، چنین می‌آورد:

اما از ورثه مرحوم آقاسید عبدالله [بهبهانی] جويا شده بودید. معلوم است حالت یک مشت زن و بچه و طفل خردسال یک خانه بی صاحب [چگونه است؟!]. لازم به عرض نیست، وجدانا باید استنباط فرموده باشید...؛ پریشان و درمانده، مفروض،

۶۴. یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی، همان، ص ۱۴۲.

مفلوک، محزون، بیچاره. «مَنْ الَّذِي أَيْتَمَنِي عَلَى صِغَرِ بَيْتِي».<sup>۶۵</sup> اسمی از قاتل و مجازات نبوده و نیست...

اگر از حیدرخان ایروانی [حیدر عمو اوغلی] جویا باشید، بعد از قتل مرحوم آقاسید عبدالله پولتیک [= پلیتیک] چنین اقتضا کرد چندی مسافرت نماید. حال چند روز نمی‌دائم با میل خود یا به امر... همطرفهای خود مراجعت نموده، و از فراری که مسموع می‌شود، گویا گاهی با حضرت والا... که مجری افکار انقلابیون [است] و خود را دمکرات می‌نامد مشغول شورا هستند و خیال دارند مجاهدین تازه از حبس بیرون آمده را جمع کرده به ریاست آقای حیدرخان قوه مجریه قرار بدهند، چنانچه در روزنامه استقلال نمره ۱۳۸ اشاره شده است...<sup>۶۶</sup>

### ۵. حزب دمکرات؛ بستگی به انگلیس، و عدم توازن در سیاست خارجی

حزب دمکرات، علاوه بر آنچه گفتیم (گرایش به خشونت و لادینی)، از طریق حسینقلی خان نواب<sup>۶۷</sup> (عضو مهم لژ بیداری ایران و رکن رکن حزب دمکرات، که خاندانش عموماً منشی و حقوق‌بگیر سفارت انگلیس بودند) روابط وثیقی با بریتانیا داشت. اردشیر جی، مَهْرَه فعال انگلیس در ایران و عضو دیگر لژ بیداری، در وصیتنامه سیاسیش، راز مهمی را درباره روابط حزب و سفارت انگلیس فاش می‌سازد:

دوست مشفق حسینقلی خان نواب، که حزب ملیون [= دمکرات] را رهبری می‌کرد، [روزی] با یاسی فراوان به من گفت: اردشیر جی، من حزب را رها خواهم کرد؛ زیرا همان کسانی که به وطنپرستی آنها ایمان داشتم در جلسات علنی دم از وطن و آزادی می‌زنند و بعداً به طور محرمانه و یک یک از من می‌پرسند که راهنمایی و نظر سفارت را برای مذاکرات بعدی به آنها بگویم.<sup>۶۸</sup> [۱].

۶۵. چه کسی مرا در کودکم، یتیم کرد؟ عبارتی منسوب به حضرت زقیه علیهاالسلام در خرابه شام، که نویسنده، به عنوان زبان حال اطفال صغیر مرحوم بهبهانی به کار گرفته است.

۶۶. روزنامه خاطرات عین السلطنه، همان، ج ۵، صص ۳۲۵۳-۳۲۵۵.

۶۷. نواب، پس از فتح تهران، همه کاره بود (ر.ک: سید ابوالحسن علوی، رجال عصر مشروطیت، همان، ص ۱۲۴) و از آن جمله، عضو مؤثر حزب دمکرات بلکه «رئیس کمیته مرکزی» آن، شمرده می‌شد (مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت...، همان، ج ۶، ص ۱۳۷۴).

۶۸. عبدالله شهبازی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، اطلاعات، ۷۰، ج ۲، ص ۱۵۵. شادروان ثقه‌الاسلام تبریزی نیز، که جان بر سر دفاع از استقلال کشور گذاشت، در همان اوایل مشروطه دوم طنزنامه‌ای به نجف،

مورخان به روابط حزب دمکرات با انگلیس تصریح دارند. ملک الشعراء بهار، که خود عضو کمیته مرکزی حزب در تهران بوده،<sup>۶۹</sup> می‌نویسد: «حزب دمکرات با انگلیسها روابط خوبی داشت و مأمورین بریتانیا در ایالات به این حزب روی خوشی نشان می‌دادند».<sup>۷۰</sup> وی در جای دیگر نیز، با اشاره به رواج احساسات ضد روس در دوران مجلس دوم بین نمایندگان و صاحبان جراید و احزاب، می‌نویسد: «مخصوصاً حزب تندرو که اول به (انقلابی) و بالاخره به (دمکرات) مشهور شد، متمایل به انگلیسیها شده و حزب... [اعتدال] را... به طرفداری روس متصف» ساخت.<sup>۷۱</sup> اعظام‌الوزاره نیز، که از اعضای فعال حزب دمکرات در تهران بوده و با گروه ترور مشروطه دوستی داشته است، معتقد است که سررشته هر دو حزب دمکرات و اعتدال، در دست انگلیسیها بود.<sup>۷۲</sup>

تأیید کلام آن دو را می‌توان در گفتار مستر نورمن، سفیر انگلیس در زمان قرارداد ۱۹۱۹، بازیافت که در ۱۸ ژوئن ۱۹۲۰ یعنی ده سال و اندی پس از شهادت شیخ، در تلگراف به وزیر خارجه متبوع خویش (لرد کرزن) خاطرنشان می‌سازد: «... کسانی... که به نام «ملیون دمکرات» معروف‌اند... از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران تاکنون همیشه جزء دوستان و طرفداران پابرجای ما بوده‌اند...». ولی اینک، جریان قرارداد ۱۹۱۹ و عملکرد دولت انگلیس در حمایت از این قرارداد، «اعتماد و حسن ظن» آنها به انگلیس را از بین برده است.<sup>۷۳</sup> دکتر مصدق نیز دمکراتها را به «انگلیسیها» منسوب می‌کند.<sup>۷۴</sup>

اساساً دو تن از اعضای برجسته و مهم حزب، حسینقلی نواب و وحیدالملک شیبانی

→ بر «طرفداری» تقی زاده از انگلیس انگشت می‌گذارد: «البته وقایع راجعه به تهران را شنیده‌اید. جناب آقای تقی زاده که مردم خود را فدایی او کرده‌اند، حالا در تهران و تبریز به ضد او شوریده‌اند و او را طرفدار انگلیس می‌دانند، و الظاهر کذا...» (ر.ک: نصرت‌الله فتحی، همان، ص ۵۰۷).

۶۹. محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی... همان، ج ۱، دیباچه، صفحه ح.
۷۰. همان، ص ۱۲. برای ارتباط بهار با دمکراتها ر.ک: کامیار عابدی، به یاد مهن؛ زندگی و شعر ملک الشعراء بهار. تهران، نشر ثالث، ۱۳۷۶. ص ۳۵.
۷۱. نامه‌های ملک الشعراء بهار. به کوشش علی میرانصاری. تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۹. صص ۹-۱۰.
۷۲. حسن اعظام‌قدسی (اعظام‌الوزاره). خاطرات من با تاریخ صلح‌الله ایران. ویرایش حسن مرسلوند. تهران، نشر کارنگ، ۷۹. ج ۱، صص ۳۲۷-۳۲۸.
۷۳. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس. ترجمه محمدجواد شیخ‌الاسلامی. تهران، موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸. ج ۲، ص ۱۶۹.
۷۴. رنجهای سیاسی دکتر محمد مصدق: یادداشت‌های جلیل بزرگمهر. به کوشش عبدالله برهان. تهران، روایت، ۱۳۷۰. ص ۳۶.

تحصیل کرده هند بریتانیا و لندن، و خبرنگار روزنامه تایمز انگلیس در ایران<sup>۷۵</sup> بودند، و تذکره انگلیسی داشتند.<sup>۷۶</sup> وحیدالملک، عضو کمیته مرکزی حزب دمکرات<sup>۷۷</sup> و نواب، رهبر آن کمیته بود.<sup>۷۸</sup> در بگیر و ببند دمکراتها به دستور ناصرالملک نایب السلطنه و دولت وقت (پس از تعطیل مجلس دوم در محرم ۱۳۳۰ق) قرار بود وحیدالملک و نواب نیز حبس و تبعید شوند؛ ولی سفارت انگلیس پادرمیانی کرد و از دولت خواست اجازه دهد که آنها به اختیار خود کشور را ترک گفته به اروپا بروند.<sup>۷۹</sup> آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی نقل می‌کند: حسینقلی خان نواب تذکره انگلیسی داشت و زمانی که در دوران مشروطه به برخی از مقامات مهم دولتی منصوب شد، روسها به دولت ایران اعتراض کردند که چگونه مسئولیت دولتی را به چنین کسی داده است. روی این اعتراض، نواب، برای خالی نبودن عریضه، یک تذکره ایرانی هم گرفت و از آن پس به حسینقلی خان نواب «دو تذکره‌ای» شهرت یافت! به قول محمدعلی کاتوزیان: «در اینکه دمکراتها متمایل به انگلیسها هستند به توسط نواب و وحیدالملک، هیچ شبهه‌ای وجود نداشت.»<sup>۸۰</sup>

حزب دمکرات، با این بستگی و چسبندگی به بریتانیا، پیداست نمی‌توانست، در سیاست خارجی خود، موازنه میان روس و انگلیس را حفظ کرده همپای مغالزه با انگلیسیها، مایه رنجش و واکنش تند روسهای تزاری را فراهم نیاورد. در توضیحی که مدیر روزنامه جبل‌المتین به رنجنامه شیخ عبدالله مازندرانی به بادامچی (مورخ رمضان ۱۳۲۸) افزوده، ضدیت متقابل تقی زاده و روسها کاملاً برجسته و پررنگ شده و در مقابل، سخنی از ضدیت او با انگلیسیها به میان نیامده است. جبل‌المتین می‌نویسد: همه دسایس و تبلیغاتی که بر ضد تقی زاده در ایران و عراق می‌شود و حتی سعایتها و

۷۵. رک: ابوالحسن علوی، همان، ص ۱۲۷؛ عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک). خاطرات مهاجرت از دولت موقت

کرمانشاه تا کمیته ملیون برلن. مقدمه ایرج افشار. تهران، شیرازه، ۱۳۷۸. صص ۷۶.

۷۶. «شیبانی تبعه بریتانیا بود» حسین آبادیان، بحران مشروطیت در... همان، ص ۳۲۷.

۷۷. رک: منصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت... همان، ص ۲۱۶، به نقل از منوچهر ریاحی، سراب زندگی... همان، ص ۱۳۶؛ رحیم‌زاده صفوی، اسرار سقوط احمدشاه، همان، توضیحات پایان کتاب، ص ۲۹۳.

۷۸. مهدی ملک‌زاده، انقلاب مشروطیت ایران، همان، ج ۶، ص ۲۶۲؛ منصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب... همان، ص ۲۱۶.

۷۹. محمدعلی تهرانی (کاتوزیان)، مشاهدات و تحلیل اجتماعی و... همان، ص ۸۹۴.

۸۰. همان، ص ۸۲۳.

بدگویی‌هایی که نزد مراجع مشروطه خواه نجف علیه وی صورت می‌گیرد، همگی کار روس‌سیان است. «روس‌سیان بزرگ‌ترین دشمن تقی‌زاده بوده و تاکنون هم هستند. چنانچه هرکس در اخراج تقی‌زاده از مجلس، جراید روسیه را خوانده می‌داند که روسیان به اندازه‌ای از اخراج تقی‌زاده مسرور گردیده که از انهدام مجلس به دست لیساخوف خوشوقت نشده بودند...» در ادامه نیز، بخشهایی از چند نامه تقی‌زاده را به این و آن نقل می‌کند که باز نشان



ستارخان [۳۲۸-۳۱ع]

می‌دهد تقی‌زاده، به عنوان دشمن مشروطه و ایران، تنها روسیه را هدف می‌گرفته است.<sup>۸۱</sup>

حزب با اتخاذ همین سیاست، مستر شوستر آمریکایی را (به عنوان رئیس کل دارایی ایران) به کشورمان آورد و چنانکه در کتاب شیخ ابراهیم زنجانی؛ زمان، زندگی، خاطرات مشروحاً توضیح داده‌ایم، به دست وی سیاست «یک طرفی» بر ضد روسیه را به نحوی ناشیانه دامن زد که واکنش تند و خارج از نزاکت همسایه شمالی را برانگیخت و برای سالها گرفتاریهای بسیاری برای ایران و ایرانی ایجاد کرد که شرح آن در تواریخ آمده است.

## ۶. ناکارآمدی و فقدان مشی اصولی

به نوشته ژانت آفاری: «برنامه حزب دمکرات، به‌رغم بسیاری از ماده‌های ترقیخواهانه‌اش، عمدتاً روی کاغذ ماند و به اجرا درنیامد. بسیاری از سیاستمداران

۸۱ ر.ک: اوراق تازه‌یاب مشروطیت... همان، صص ۳۵۴-۳۵۵، به نقل از: حبل‌المتین، ش ۱۵، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ق.



[حاکم در عصر استبداد]... همچنان در حکومت جدید، مناصب مهمی را در اختیار داشتند و حتی این مناصب را با تأیید حزب دمکرات اشغال می‌کردند. «ملک‌زاده تاریخ‌نگار، هوادار حزب دمکرات، نوشته است که دمکراتها نیز درست مانند اعتدالیون در صدد جلب رهبران سیاسی سابق برای تصدی مناصب جدید بودند:

مخصوصاً زعمای حزب دمکرات، با اینکه ادعا می‌کردند که متجدد و مترقی هستند و اظهار عقیده می‌کردند که باید کهنه کارها و رجال قدیم از کار برکنار شوند و به جای آنها جوانان روشنفکر انتخاب گردند، در زمانی که قدرت را در دست داشتند و قادر به همه کاری بودند نگذاشتند یک نفر از طبقه پایین قدم به عرصه بالا بگذارد؛ و برخلاف اظهاراتشان، عقب رجال پوسیده و خانواده‌های قدیم و ملکه‌ها و سلطنه‌ها رفتند.

آدمیت نیز در کتاب فکر دمکراسی اجتماعی می‌نویسد که دمکراتها در دوره زمامداری خود وارد «ائتلاف‌های بی‌ثبات و بند و بستهای ناصولی» شدند. وانگهی، به رغم مفاد برنامه حزبی در مورد اصلاحات ارضی، دمکراتهای مجلس هیچ‌گام مشخصی «برای تعدیل روابط مالک و زارع و افزایش سهم دهقانان از محصول زمین» برنداشتند و با وجود اینکه «پس از تبدیل سلطنت، محیط افکار عمومی برای برخی اصلاحات کاملاً آماده بود» فرقه دمکرات در جهت قدرت‌طلبی «بدین دل خوش داشت که اولاً دستگاه نظمی را زیر نفوذ خود بگیرد؛ ثانیاً در هر هیئت دولتی که تشکیل می‌گردید یکی دو تن به حمایت آن، به وزارت برسند» و مثلاً از فردی چون حسن وثوق‌الدوله حمایت می‌کرد که با تفکر سوسیال دمکراسی هیچ مرادواتی نداشت.<sup>۸۲</sup>

#### ۷. نقش دمکراتها در استقرار دیکتاتوری پهلوی

یکی از نکات مهم و در عین حال تأمل‌برانگیز و عبرت‌آموز درباره دمکراتها، نقش مؤثری است که این جماعت (در قالب احزاب «سوسیالیست» و «تجدد» و «ایران نو»، به‌لیدری سلیمان میرزا، تدین، تیمورتاش و داور) در تثبیت پایه‌های قدرت رضاخان و استقرار دیکتاتوری پهلوی ایفا کردند و با این کار، نه تنها ملت ایران را برای دهها سال به خاک سیاه نشانده‌اند، خود نیز یکان یکان در زیر چکمه‌های خون‌آلود آن نابود شدند.

خانم نیکی آر. کدی، پژوهشگر معاصر غربی، ضمن اشاره به رویارویی شدید رضاخان با مدرس در مجلس چهارم، می‌نویسد: «رضاخان دستور برگزاری انتخابات مجلس پنجم را صادر کرد و رویارویی فوق، او را به جست و جوی متحدان سیاسی تازه کشاند. اکنون این متحدان تازه نه از حزب اصلاح طلبان (که مدرس هم عضو آن بود) بلکه از احزاب رادیکال‌تر سوسیالیست و تجدّد انتخاب شدند». به نوشته کدی:

رهبران حزب تجدّد عمدتاً دمکراتهای سابق بودند که اینک هم خود را بر نفوذ در حکومت مرکزی گذاشته بودند. برخی از آنها در دولت‌های بعدی رضاخان نقش مهمی ایفا کردند. علی‌اکبر داور، حقوقدانی که در زانو تحصیل کرده بود؛ عبدالحسین تیمورتاش، افسر ارتش تحصیل‌کرده مسکو؛ سید محمد تدین، و محمدعلی فروغی، نخست وزیر آینده، از جمله آنها بودند. همه آنها هوادار یک دولت مرکزی مقتدر و اصلاحات دولت - خواسته، از جمله پایان دادن به کاپیتولاسیون...، ایجاد یک اقتصاد مدرن، و یک نظام آموزشی و دستگاه اداری به سبک غربی بودند. حتی بسیاری در حزب سوسیالیست، یعنی همان دمکراتهای سابق که برنامه شان بیشتر چپگرایانه بود و شامل ملی کردن وسایل تولید، آموزش همگانی برای هر دو جنس، و تأمین حقوق زنان، کارگران و دهقانان می‌شد، اکنون از رضاخان حمایت می‌کردند....

رضاخان، با تکیه بر این حمایت مجدد و تقلب در انتخابات، موفق شد مجلس پنجم را در اختیار گیرد و برنامه گسترده اصلاحی خود را به تصویب برساند.<sup>۸۳</sup>

حسین آبادیان، مشروطه‌پژوه معاصر، نیز در تحقیقات و بررسیهای خود درباره حزب دمکرات، به نتیجه‌ای مشابه با خانم کدی رسیده است:

اندیشه‌های فرقه دمکرات ایران، سالها بعد در دوره پهلوی به مورد اجرا گذاشته شد. مهم شخص یا اشخاص معینی نیست، بلکه اهمیت قضیه آنجا خود را نشان می‌دهد که دریابیم آن آراء بالاخره توسط قشری از رجال آنگلو فیل به اعماق جامعه راه یافت و مقرری برای ادامه حیات خود پیدا کرد. دمکراتها که در ایران نواز سیاست بستن و زدن حمایت می‌کردند و، علی‌رغم داعیه‌های دمکراسی، همیشه عملیه اکثریت

۸۳ نیکی آر. کدی. ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان ۱۱۷۵-۱۳۰۴ ش. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران، ققنوس، ۸۱ صص ۱۴۶-۱۴۷. چنانکه می‌بینید، خانم کدی در عبارت فوق، البته با به کارگیری تعبیری چون «برنامه گسترده اصلاحات»! رضاخانی، به دلایلی که حدس آن چندان دشوار نیست، رندانه سعی در تظہیر یا تقلیل مظالم پهلوی و کارگزاران وی دارد، که بر خواننده آگاه پوشیده نیست.

پارلمانی صف‌آرایی می‌نمودند، مستقیم و غیر مستقیم عوامل اجرایی رضا خان گردیدند. در مجلس پنجم، این افراد به انقراض سلسله قاجار رأی مثبت دادند و نخستین رئیس‌الوزرای رضاشاه یعنی محمدعلی فروغی، مدرّس سابق مدرسه علوم سیاسی که مورد حمایت شدید و اکید دمکراتها بود، به مثابه ایدئولوگ رژیم پهلوی خود را نشان داد. سوسیالیستهایی که ادامه‌دهنده راه فرقه دمکرات بودند، به رهبری سلیمان میرزا اسکندری، راه را برای استقرار حکومت رضاخان هموار نمودند.<sup>۸۴</sup>

### ۸. اعترافات صادقانه، اما دیر هنگام!

برخی از محققان معتقدند که: اعضای حزب دمکرات در مجلس سوم از بعضی مواضع تند خود نزول کردند و این شاید به سبب تجربه‌ای بود که از مجلس دوم به دست آورده بودند که طی آن به خصوصت روسها دامن زده و دمکراتها را مسئول پیشروی روسها می‌دانستند.<sup>۸۵</sup> مؤید این امر، نوشته خود سلیمان میرزا (لیدر دمکراتها) است که نزدیک به ۱۵ سال پس از آغاز مشروطه دوم و تأسیس حزب دمکرات، در نامه به تقی‌زاده (مورخ ۱۳ خرداد ۱۳۰۲ ش) مطالبی می‌نویسد که در تقابل با تندروهای معمول حزب دمکرات، و عدم توازن آن در سیاست خارجی، قرار دارد:

البته سیاست خارجی ایران را کاملاً می‌دانید که چه روش باید داشته باشد. بدیهی است با این حالت ضعف و فقدان تمام وسایل حیاتی، دولت و ملت ایران باید بداند که بدون دوستی با دول معظمه دنیا، خاصه مجاورین، زندگانی برای او ممکن نخواهد بود. احساسات تند و تیز، منافی با صلاح مملکت است و موجب خرابی مناسبات دوستانه با اجانب.

از طرفی دیگر، هم باید فرق گذارد بین دوستی و تسلیم... و همچنین حفظ مناسبات دوستانه با دول معظمه ممکن نیست مگر به دو چیز: یکی حفظ منافع مشروع آنها به طوری که به حیثیت ایران برنخورد و دیگر عدم تمایل و تکیه به یکی از آنها دون دیگری است؛ چه، هرکدام از آنها که احساس بکنند ایرانی تمایل به دیگری دارد فوراً ایران با این ضعف را خفه خواهد کرد...<sup>۸۶</sup>

۸۴ حسین آبدیان، رسول‌زاده، فرقه دمکرات... همان، ص ۱۵۵.

۸۵ منصوره اتحادیه (نظام مافی)، احزاب سلسی در مجلس سوم... همان، ص ۱۰۴.

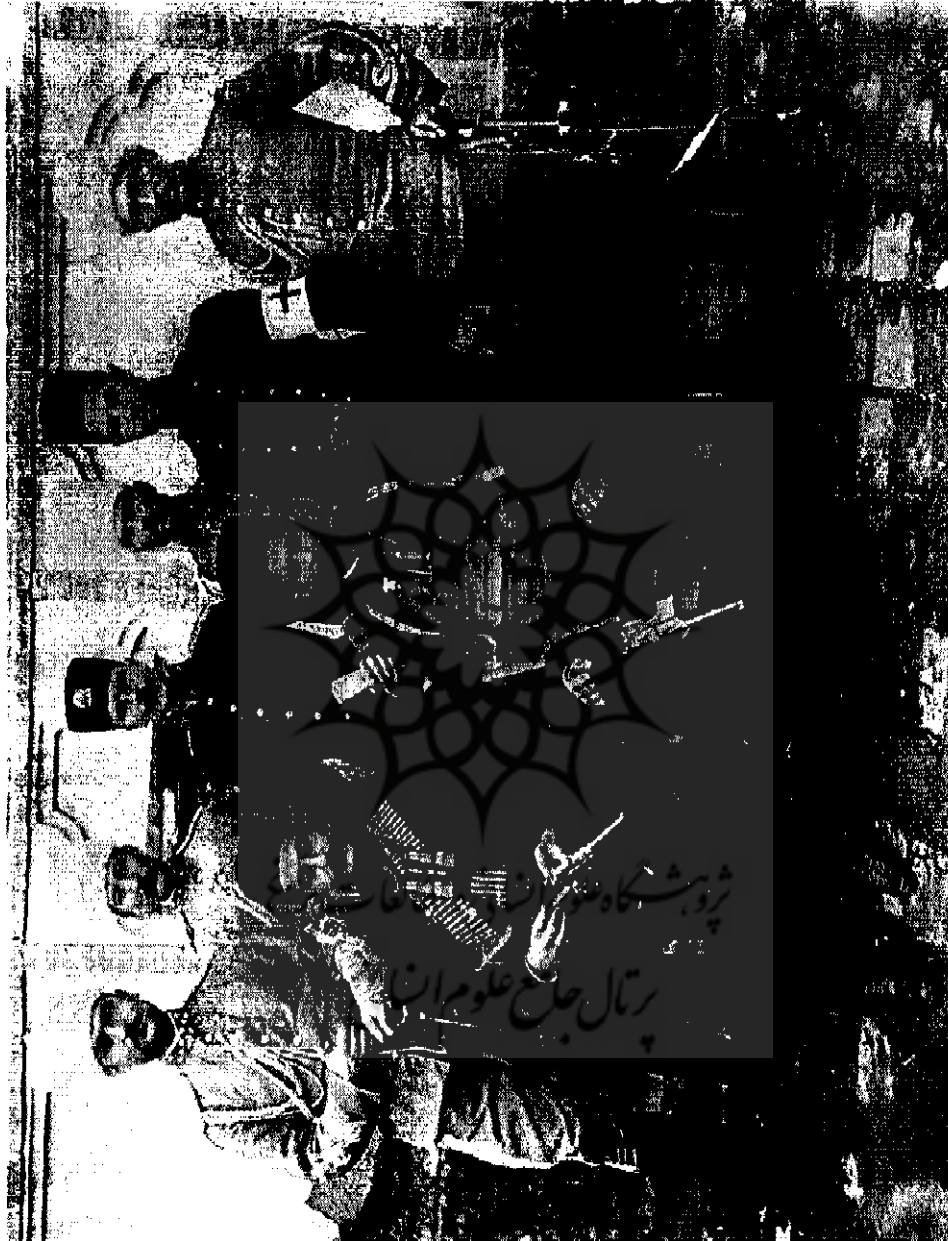
۸۶ نامه‌های تهران، همان، صص ۱۱۵-۱۱۶. (تأکید روی کلمات از ماست).

هرچند که اولاً این نگره و منطق می‌بایستی سالها پیش از زمان نگارش عبارات فوق (یعنی در هنگام آمدن شوستر به ایران) از سوی سلیمان میرزا و یاران دمکرات وی رعایت می‌شد تا از آن همه خسارت که در اثر تندبها و خامیهای سیاسی آنان به کشور وارد گردید جلوگیری می‌شد؛ ثانیاً متأسفانه سلیمان میرزا (و دوستانش، که هنگام نگارش این نامه، در حزب «سوسیالیست» گرد آمده بودند) حتی در زمان نگارش این عبارات نیز، باز به دلیل اعتماد و اتکای بیجای خود به روسیه (این بار: روسیه شوروی)، از جاده سیاست بیطرفی خارج شده و، چنانچه خود وی بعدها (در سالهای پس از شهریور بیست) به امثال اردشیر آوانسیان اعتراف کرد، مشهودات عینی خود از قلدری روزافزون و نگران‌کننده رضاخان را نادیده گرفته به اشاره مقامات شوروی، عضویت در کابینه دیکتاتور پهلوی را پذیرفته است<sup>۸۷</sup> و اتفاقاً همین سیاست یکطرفی، از جمله اموری بود که مورد اعتراض آیت‌الله مدرس قرار داشت و حتی به همین علت، کابینه مستوفی‌الممالک را (که با پشتیبانی سلیمان میرزا و یاران سوسیالیست وی در مجلس چهارم روی کار آمده بود) در ۲۱ خرداد ۱۳۰۲ یعنی هشت روز پس از نامه سلیمان میرزا به تقی‌زاده استیضاح کرد!

نامه تکان‌دهنده سید محمد رضا مساوات (از ارکان حزب دمکرات) به تقی‌زاده در آوریل ۱۹۲۰م (فروردین - اردیبهشت ۱۲۹۹ش) نیز نمونه دیگر از اعترافات است که هرچند تأثیری در جبران خطاهای پیشین و حتی پیشگیری از خبثهای بعدی نداشت، اما می‌تواند برای تنبه و بیداری کسانی که در مان‌آلام اجتماعی را در تحلیلهای و راه‌حلهای بیگانه جست‌وجو می‌کنند مفید افتد. نگارش این نامه به تقی‌زاده زمانی صورت گرفته است که وی دو سه ماه پیش از آن تاریخ، فتوای مشهور خویش (لزوم فرنگی‌مآبی کامل ایرانیان از فرق سر تا ناخن پا) را در مجله کاوه سر داده و به اصطلاح برای ایجاد تحول و اصلاحات اجتماعی، به عرصه فرهنگ و ادبیات روی آورده بود. مساوات می‌نویسد:

تصور نکنید که صدور این کلمات از من ناشی از ندامت و پشیمانی است و این کارهایی که کرده‌ام، نه، نه، خیر، پشیمان از کار خود نشده‌ام و سختی روزگار و روبرگرداندن همه دوستان از من مرا خسته و پشیمان در کارهای ملی نکرده است. فقط عمده دردی که جگر مرا سوراخ کرده عدم موفقیت و عدم مظفریت می‌باشد. گذشته از عدم مظفریت، فوق‌العاده از این اعمال ما، ضرر و خسارت بر ملت و مملکت

۸۷. ر.ک: خاطرات اردشیر آوانسیان. تهران، مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی نگره، ۱۳۷۶. صص ۱۲۵-۱۲۶.



پیرمختار آرمینی، سردار بهادر پختیاری و چند تن از افسران زانداوروی و نظمیہ [۸۱۲-ع]

وارد آمده است و شاید تمام گناه این خسارات غیرقابل تدارک برگردن ماها وارد بیاید و من در این آتش فکر و اندیشه مدام می‌سوزم که از چه راهی می‌شود تدارک کرد و تحصیل غفران گناهان گذشته را می‌توان نمود و این لکه ننگ تاریخ که امروز چهره نازنین ایران را چرکین و سیاه کرده است و به نام ماها در این تاریخ ثبت می‌شود به دست خودمان پاک می‌توان کرد، یا آنکه طوق این لعنت تا قیامت به گردن تقی‌زاده و مساوات خواهد ماند و تا ابدالدهر ایرانیان آنها را مثل شمر کوفه و یزید شام یاد خواهند کرد.

این امیدواری و انتظار را به هیچ‌وجه از شما نمی‌توان داشت؛ برای آنکه قوای دماغی شما، به طوری که خودت هم مستشعر به آن نیستی، از این مجری به کلی به واسطه خستگی خارج شده است. خود را چسبانیده‌اید به ادبیات، به خیال آنکه تکمیل ادبیات سبب تکمیل ملت و قوت دولت می‌شود و ایران را از تحت تحکّمات و تهکّمات انگلیس برون می‌نماید؛ یعنی ادبیات برای ایران کارخانه توب ریزی درست می‌نماید که توب آن دوپست کیلومتری را می‌زند.

آقای من، ملت که تکمیل شد و قدرت و قوت پیدا کرد ادبیات او تکمیل می‌یابد. تکمیل ملت، سبب تکمیل ادبیات آن است نه برعکس. چنانچه از یکی جوانهای ایرانی شنیدم می‌گفت تا موسیقی (موزیک) ایران درست نشود ایران ترقی نمی‌کند. از دیگری شنیدم تا زنهای ایران آزاد نشوند ایران درست نمی‌شود. دیگری نقاشی را سبب می‌دانست. یکی دیگر آزادی مذهب و فکر نه به معنی حقیقی خودش بلکه به معنی اجبار کردن مردم به بی‌عقیدگی<sup>۸۸</sup> و لامذهبی که خود این هم یک نوع سلب آزادی است، یگانه علت ترقی ایران می‌داند.

بلی، آقای من، وقتی که سرنا دست آدم ناشی می‌افتد از طرف گشاد آن سرنا می‌زند و آن وقت هر قدر به نفس زور می‌آورد می‌بیند که سرنا صدا نمی‌دهد...<sup>۸۹</sup>